

بده که مردان با زنان صحبت ننمایند و هیچ زنی را اجازه نبود که با شوهر خود باشد و لکن آزر منجم در عین حال با زوجۀ خود صحبت داشت و زوجه اش با ابراهیم حامله شد نمود ماموران فرستاد که زنان را با زرسی کنند اگر حامله ای باشد آگاه گردند و چون ماموران زن آزر را معاینه کردند خداوند ابراهیم را از شکم مادر در پشت او قرار داد و زنان که با زرسی میکردند گفتند این زن حامله نیست آزر از حکم نجوم دانسته بود که فرزند او را میسوزانند و لکن ندانسته بود که خدا پیش نجات خواهد داد . . . انتہی .

### نورین نیرین احمد و کاظم

مقصود شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی است که در بیانات و آثار خود بشارت بظهور حضرت قائم موعود دادند و از مبشرین ظهور اعظم الهی محسوب هستند . شرح حال شیخ احمد احساسی و سید رشتی را در کتب تواریخ و ترجمه احوال رجال مشهور جمعی از علماء و دانشمندان نوشته اند و شیخ علی پسر شیخ احمد هم رساله ای بس

قرنی در شرح احوال پدر خود مرقوم داشته است بملاوه این رساله صاحب روفاة الجنات علامه خوانساری و صاحب احسن الودیعہ در ترجمه علمای شیعه و مدرس تبریزی در رحانہ الأدب و نیز در لغت نامه دہخدا و کتاب شیخیگری شرح حال شیخ احمد احساسی موجود و بتفصیل نگارش یافته و مولف قصص العلماء نیز شرحی از احوال شیخ را نوشته است جمعی از علماء و دولتمندان از شیخ و سید تمجید بسیار کرده اند جمعی نیز به شیخ و سید اعتراض بسیار کرده و جمعی از علماء هم مانند ملا تقی قزوینی معروف به شهید ثالث شیخ را تکذیب کردند و اند من در اینجا از مندرجات کتب مزبوره که نام آنها را نگاشتم و اکنون در نزد حاضر است مطالبی را اقتباس میکنم و مینگارم و در ضمن چند مطلب این بحث را پایان میدهم:

مطلب اول - شرح حالات و نسب و نژاد شیخ احمد احساسی

پسر شیخ احمد موسوم به شیخ عبدالله در شرح احوال پدر خود مینویسد آنچه را که خلاصه اش اینست ، اجداد شیخ اهل بادیه بودند و مذہب تسنن داشتند و معروفترین آنان موسوم به داغبرین رمضان بود زمانی پیش آمد که در میان داغبر و پدرش اختلافی پیدا شد و منجر بچنگ گردید در نتیجہ داغبر از پدر جدا شد و در یکی از قرای احساس سکونت گزید و بواسطہ مخالفت با اهلالی و مردم احساس که شیعه

بودند بتدریج مذهب تشیع را پذیرفت ، پدر شیخ احمد نامش  
زین الدین بن ابراهیم بود .

در رساله شیخ علی مرقوم است که شیخ احمد احسانی در قریه  
مطرفی از قرای احسا در سال یکهزار و صد و شصت هجری  
قمری در ماه رجب تولد یافت و شیخ نواده سوم داغر بود .

شیخ احمد در پنج سالگی قرائت قرآن را تمام کرد و از همان  
ایام آثار تفکر و تذکر در او آشکار بود شیخ علی از لسان  
پدرش شرح مفصلی درباره دوران کودکی شیخ مینگارد و مولف  
کتاب شیخگیری آن را نقل کرده است .

شیخ احمد در بیست سالگی بطرف نجف روی نهاد و سپس  
از ورود شهرتی عظیم یافت و علما و فضلا به محضر او شتافتند  
شیخ نیز بمجلس درس بعضی از علمای معروف آن زمان که  
در عتبات بودند مانند سید بحر العلوم و امثاله حاضر میشد  
سید بحر العلوم به شیخ اجازه روایت اخبار عطا فرمود و او را  
بسیار محترم میداشت . در ریحانه الادب میگوید :

" جلالت وی محل تردید نبوده و صورت اجازه او که در سال  
هزار و دوست و نه ( ۱۲۰۹ ) هجری قمری از سید مهدی  
بحر العلوم داشته حاکی از عظمت وی میباشد و علاوه بر  
بحر العلوم از سید علی صاحب ریاض و شیخ جعفر کاشف  
الغطاء و میرزا مهدی شهرستانی و جمعی دیگر از اجلا

علمای بحرین و قطیف اجازه داشتند و از ایشان روایت  
نموده و کلباسی و بعضی دیگر از اجلا نیز از وی روایت  
میکنند " انتهى .

علامه خوانساری در روضات الجنات از شیخ به تجلیل و احترام  
یاد کرده و او را ترجمان الحکماء المتالیهین و لسان العرفاء  
و المتکلمین و غره الدهر و فیلسوف العصر نامیده و این عین  
عبارت صاحب روضات الجنات است قوله :

وَمِنْ جَمَلِهِ حَامِلِي أَسْرَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ تَرْجَمَانِ الْحُكَمَاءِ  
الْمُتَالِيهِينَ وَ لِسَانِ الْعُرَفَاءِ وَ الْمُتَكَلِّمِينَ غَرَّةَ الدَّهْرِ وَ فِيلَسُوفُ  
العصر العالِمُ بِأَسْرَارِ التَّيَانِي وَ الْمَعَانِي شَيْخُنَا أَحْمَدُ بْنُ  
الشيخ زین الدین بن ابراهیم الاحسانی البحرانی لیس  
یُحَسِّدُ فِي هَذِهِ الْأَوَاقِرِ مِثْلَهُ فِي الْمَعْرِفَةِ وَ الْفَهْمِ وَ الْمَكْرَمَةِ  
وَ الْحَزْمِ وَ جُودَةِ السَّلِيْقَةِ وَ حُسْنِ الطَّرِيقَةِ وَ صِفَاءِ الْحَقِيقَةِ  
وَ كَثْرَةِ الْمَعْنَوِيَةِ وَ الْعِلْمِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ الْأَخْلَاقِ السَّنِيَّةِ وَ الشَّيْمِ  
الْمَرْضِيَةِ وَ الْحِكْمِ الْعِلْمِيَّةِ وَ الْعَمَلِيَّةِ وَ حُسْنِ التَّعْبِيرِ وَ الْفَصَاحَةِ  
وَ لُطْفِ التَّقْرِيرِ وَ الْمَلَاحِظَةِ وَ خُلُوصِ الْمَحَبَّةِ وَ الْوِدَادِ لِأَهْلِ  
بَيْتِ الرَّسُولِ الْأَمْجَادِ بِحَيْثُ يُرَى عِنْدَ بَعْضِ أَهْلِ الظَّاهِرِ  
مِنْ عَلَمَائِنَا بِالْأَفْرَاطِ وَ الْغُلُوبِ مَعَ أَنَّهُ لَا شَكَّ مِنْ أَهْلِ الْجَلَالَةِ  
وَ الْعُلُوِّ وَ قَدْ رَأَيْتُ صُورَةَ إِجَازَةِ سَيِّدِنَا صَاحِبِ الدَّرَةِ اجْتَزَلَ  
اللَّهُ تَعَالَى بِسَرِّهِ لِإِجْلِهِ مُفْصِحَهُ عَنِ سَابِقَةِ جَلَالَتِهِ وَ فَضْلِهِ

وَنَبَلَهُ وَرَدَ بِلَادَ الْعَجَمِ فِي أَوَاسِطِ عُمْرِهِ وَكَانَ بِهَا فِي نَهَائِهِ  
 الْقُرْبِ مِنْ مَلْسُوكِهَا وَأَرْبَابِهَا وَكَانَ أَكْثَرَ مَقَامِهِ فِيهَا بِسَدَارِ  
 الْعِبَادَةِ يَزِدُّ ثُمَّ انْتَقَلَ مِنْهَا إِلَى إِصْفَهَانَ وَتَوَقَّفَ فِيهَا أَيَّامًا  
 بَرَهُهُ مِنَ الزَّمَانِ وَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى أَصْلِهِ الَّذِي كَانَ فِيهِ  
 وَصَلَ الْحُسَيْنَ ع وَوَرَدَ بِلَدَةَ قَرْمِيسِينَ (کرمانشاهان) الَّتِي  
 هِيَ وَقَعَةٌ فِي الْبَلَدِ اسْتَدْعَى مِنْهُ الْوُقُوفَ بِهَا أَمِيرَهَا الْعَسَادِلِ  
 الْكَبِيرُ الْمُخَوَّارُ الْمُخَيَّارُ مُحَمَّدُ عَلِيُّ مِيرْزَا ابْنُ السُّلْطَانِ فَتَحَمَّلِيهَا  
 فَاجَارَ فَاجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ بِمَا اسْتَأْذَنَهُ مِنَ الْمَصَالِحِ أَوْ صَرَفِ  
 الْمَهَالِكِ إِلَى أَنْ تُوَفِّيَ الْوَالِي الْمَذْكُورُ فِي سَفَرٍ مِنْهُ إِلَى حَرْبِ  
 بَغْدَادَ وَآلِ الْأَمْرِ فِي تِلْكَ الْفِتْنَةِ إِلَى الْمَهْلِكَةِ وَالنِّسَابِ فَارْتَحَلَ  
 مِنْهَا إِلَى أَرْضِ الْخَائِرِ الشَّرِيفِ لِيَصْرِفَ فِيهَا بِأَقْبِ عُمْرِهِ الظَّرِيفِ  
 وَتَجَمَّعَ أَمْرُهُ عَلَى التَّصْنِيفِ وَالتَّأْلِيفِ وَ الْقِيَامِ بِحَقِّ التَّكْلِيفِ . . .

خلاصه این بیان به فارسی چنین است که میفرماید از جمله  
 حاملین اسرار حضرت امیرالمومنین ع شیخنا احمد بن زین  
 الدین بن ابراهیم احسائی بحرینی است ، این وجود مقدس  
 زبان گویای حکمای متالیهین بود و لسان فصیح اهل عرفان  
 و متکلمین فیلسوف عصر بود و ستاره درخشان دهر عالم  
 باسرار مہانی و رموز معانی بود که چشم روزگار در این  
 اواخر مانند او را ندیده و بزرگواری چون او که در معرفت  
 و فهم و مکرمت و حزم بدرجه عالیہ رسیده باشد سراغ نداریم

اورا سلیقه ای بود پسندیده سالک راه حق و حقیقت بود  
 و دارای حسن طریقت و صفای حقیقت معنویت او بسیار  
 بود و اخلاق سنّیه و مدوحه او بی شمار ، عالم معلوم عربیت  
 بود و دارای حکم علمیہ و عملیہ ، رفتاری پسندیده داشت  
 و در وقت تشریح مطالب با بیانی فصیح و تمبیری لطیف  
 حق مطلب را ادا میفرمود ، تقریری داشت در نہایات  
 لطافت و ملاحظت و اخلاص غریب و محبتی عجیب به اهل  
 البیت پیغمبر و ائمه اطهار داشت و در این مسئله بقدری  
 پیشرفته که بعضی از علمای ظاهر رویه او را نپسندیدند  
 و شیخ را به غلو در باره ائمه ع منسوب داشتند ، با اینکه  
 حضرت شیخ دارای جلالت قدر و علو مقام است شیخ احمد  
 اجازه از مرحوم سید صاحب دُرہ داشت و من اجازه شیخ  
 را دیده ام که سید مرحوم از شیخ احمد در این اجازه  
 بنهایت جلالت و احترام نام برده و او را بفضل و شرافت  
 مقام ستوده است ، شیخ مرحوم در اواسط زندگی خود بسه  
 ایران سفر فرمود و در دربار سلاطین نهایت تقرب یافت  
 بیشتر دوره اقامت خود در دارالعباده یزد بسر برد و از  
 آنجا به اصفهان رفت و مدتی در آن دیار بماند و چون  
 خواست بطرف عتبات برود و بکربلا عزیمت نماید در سر راه  
 وارد کرمانشاه شد ، حاکم کرمانشاه شاهزاده محمدعلی میرزا

پسر فتح‌الملک شاه از شیخ در خواست کرد که مدتی در آن بلد توقف فرماید شیخ بر حسب اقتضای وقت و احوال دعوت او را قبول فرمود تا آنکه جنگ بغداد شروع شد و حاکم کرمانشاه بدرود حیات گفت و اوضاع به هرج و مرج گزاشید شیخ از کرمانشاه بحائر شریف یعنی کربلا عزیمت فرمود تا بقیعه عمر خود را در آن استان مقدس به پایان رساند و همت را به تألیف و تصنیف کتب مصروف دارد . بعد از این شرح در باره سید کاظم رشتی و جلالت قدر او ذکر میکند که در ضمن مطلب پنجم شرح احوال سید رشتی نقل کرده ام و بالاخره میگوید که سید رشتی در باره استاد خود شرحی نوشته و داستان هجوم علما و مخالفت آنان را با شیخ ذکر کرده و اقوال سید را نقل میکند تا آنجا که سید میفرماید آنچه را که مضمونش بالمعنی اینست :

شیخ هر ساعت منتظر وقوع مصیبت و بلا بود و هر دقیقه دچار هجوم اعداء و مترصد بود که از میان قوم پر کوم کناره گیرد پس از چندی بهتر آن دید که بسوی خداوند از جنگسال اعداء فرار کند لهذا قصد حج بیت الله فرمود و همانطور که حضرت سید الشهداء ع از جنگسال اعداء خواست به بیت الله الحرام پناه ببرد شیخ نیز بهمین رویه رفتار کرد و آنچه را داشت فروخت و با اهل و عیال و پسران و زنان خود بجانب

مکه مکرمه رو آورد هر چند قوای جسمانی شیخ به تحلیل رفته بود و بنیه بدنی او تاب مقاومت آنهمه زحمت و مصیبت رانداشت ولی چاره نبود ، لهذا بطرف مکه براه افتاد و چون بمنزلسی که در سه فرسنگی مدینه بود رسید پیام الهی را دریافت کرد و دعوت خدای را کبیک گفت و از زندان تنگ این جهان بهنضای بی منتهای عالم انوار پیوست ، از هم و غم دنیوی آزاد شد و بملاقات دوستان خود در ملائکه اعلی فائز گشت .

صاحب روضات الجنات پس از آنکه عبارات سید رشتی را بتعانه نقل میکند میگوید : " این داهیة عظمی و واقعه کبری یعنی وفات شیخ احساسی در اوائل سال هزار و دوست و چهل و سه هجری قمری ( ۱۲۴۳ ) بوقوع پیوست در حالی که از عصر مبارکش قریب بود ( ۹۰ ) سال میگذشت و هوی سر و محاسنش بکلی سفید شده بود و او را در قبرستان بقیع در جوار ائمه ع دفن کردند و پیشتر مسلمین از مرگ او عزادار شدند و مراسم لازمه عزاداری را انجام دادند و یکی از علمای اصفهان سه روز برای او مجلس تعزیت برپا کرد و اغلب مردم از خاص و عام در آن مجلس حاضر شدند . انتهى .

صاحب روضات الجنات در باره بحرین که شیخ احمد احساسی منسوب به آنجاست چنین گفته است که صاحب کتاب تلخیص الآثار فرموده بحرین بین بصره و عمان در ساحل دریای

قرار گرفته و در آنجا صید مروارید کنند و مروارید بحرین بسی  
 نظیر است و از آنجا بنقاط دیگر میبرند و در هیچ نقطه مانند  
 آنجا رواج ندارد که چنین سودی ببرند ، گویند هر کس که  
 ساکن بحرین شود شکمش متورم میشود و طحالش بزرگ میشود  
 مردم بحرین از قدیم الایام نهایت تمصب را در مذہب تشیع  
 و محبت خاندان اهل البیت داشته و دارند و علمای مشهور  
 بسیار از بحرین برخاسته اند و از امثال مشهوره است که  
 مردم میگویند " قَرَّبَ اللّٰهُ بِلَادَ الْبَحْرَيْنِ وَعَمَّرَ اَصْفَهَانَ كَيْسَلَا  
 يَخْلُوْنَ مِنْ اَهْلِ الْاَوَّلِ اَحَدٌ وَلَا تَقَعُ فِيْ بِلَدٍ مِنْ اَهْلِ الثَّانِي  
 دِيَّارٌ " انتهى .

در کتاب معجم البلدان یا قوت حموی در ذیل بحرین و احساء  
 شرح بسیار داده و صاحب ریحانه الادب هم مختصصی از آن  
 ذکر کرده است و چون اوضاع جغرافیائی و محلی آن زمان  
 نسبت بحال فرق بسیار کرده از نقل اقوال معجم البلدان  
 صرف نظر میکنم ، طالبین به آن کتاب مراجعه فرمایند .

شاهزاده حاجی فرهاد میرزا در کتاب هدایه السبیل که  
 در شرح سفر خود به مکه معظمه بتفصیل نوشته و بطبع رسیده  
 است در ضمن وقایع سفر به مدینه طیبه چنین میگوید قوله :  
 در مدینه خارج بقعه مبارکه قبر شیخ احمد بحرینی است  
 سنگ نازکی بر بالای قبر او بود که شکسته شده معلوم نشد

که از نازکی شکسته شده یا کسی عمدا شکسته است چنانکه  
 شیخ علی بسراو گفته " اِنَّ اَبِيْ صَيْمُوهُ تَلَامِيْذُهُ " وقات شیخ  
 در ماه رجب هزار و دوپست و چهل و دو هجری قمری  
 واقع شده و از سنگ قبر او معلوم نمیشود آنچه هم نوشته سنگ  
 سستی بوده ضایع شده است . ( هدایه السبیل فرهاد میرزا  
 ص ۱۲۸ ) .

در ریحانه الادب فرموده : در این اواخر نظیر او را ( شیخ  
 احمد ) در فهم و معرفت و صفای حقیقت و کثرت معنویت و  
 حسن طریقه و جودت سلیقه و علم بنون عربیه و تخلق به اخلاق  
 سنیه و عادات مرضیه و حکمت علمیه و فصاحت و بلاغت و محبت  
 خانواده رسالت سراغ نداریم بلکه فقیه و محدث و در طب  
 و نجوم و ریاضی و علم حروف و قشرات و علم اعداد و طلسمات  
 و صنعت هم ماهر و در معرفت اصول دینیه و حیدر عمر  
 خود بوده است باری دنباله سرگذشت شیخ چنین است که  
 بواسطه بروز طاعون در عراق حرب شیخ احمد به موطن  
 خود بازگشت و تا هل اختیار فرمود و پس از چندی با عائله  
 به بحرین رفت و پس از چهار سال توقف در ماه رجب  
 هزار و دوپست و دوازده ( ۱۲۱۲ هـ ق ) تنها به کربلا  
 و نجف مراجعت فرمود و سپس در بصره توقف کرد و عائله  
 خود را نزد خویش خواند و مدت سه سال در آنجا بود و حاکم

بصره احترام شیخ را همواره مراعات میکرد ، در روز عید غدیر سال ۱۲۱۶ ( هزار و دویست و شانزده ) قمری که طایفه وهابیان به عتبات عالیات هجوم نمودند و همه جا را خراب ساختند و جمعی را کشتند شیخ یکی از قرای بصره پناهگاه برد و پس از نقل و انتقالاتی متعدد که به اطراف بصره و غیره فرمود بالاخره در سال هزار و دویست و بیست و یک قمری با فرزند خود شیخ علی و جمعی دیگر به ایران توجه کرد و به شیراز و یزد سفر نمود و همه جا مورد احترام بود از یزد به زیارت مشهد رضا ع رفت و بهر حسب درخواست مردم یزد ثانیاً به آن شهر مراجعت فرمود و مدتی در آنجا تشریف داشت و خانوادہ را همراه فرزندش شیخ علی به بصره فرستاد و در یزد با زوجه دیگرش اقامت نمود و به تدریس پرداخت و بتدریج مشتهر گشت و فتحعلی شاه قاجار آوازه او را شنید بملاقاتش مایل شد و شیخ بطهران سفر کرد و مورد احترام خاقان قرار گرفت و رساله سلطانیه یا خاقانیه را در جواب سوالات خاقان مقرر بنگاشت و این رساله در مجموعه جوامع الکلم به طبع رسیده است پس از این سفر قصد کرهلا نمود و از طهران عزیمت فرمود و در کرمانشاه پسر فتحعلی شاه که حاکم بلد بود او را نزد خود نگاه داشت و دو سال نزد محمد علی میرزای دولت شاه

در کرمانشاه بماند و پس از چندی بجانب کرهلا رفت و قبل از این چند سفر به قزوین فرمود و در همین سفرها بود که ملائقی مجتهد قزوینی شیخ را تکفیر کرد و به لعن و سب او پرداخت و حکومت قزوین هر چه کوشش کرد که ماهیسن را التیام دهد ممکن نشد و حتی ملائقی در مجلسی که نشسته بود در سرناهار با شیخ هم سفره نشد و در حین نشستن هم با او بزرگی در دست گرفته مقابل صورت خود قرار داده بود که چشمش بصورت شیخ احمد نیفتد و این داستان را بتفصیل در قصص العلماء تنکا بنی میتوان یافت .

باری شیخ به زیارت خانه خدا رفت و سفری هم به دمشق شام فرمود سپس به عتبات مراجعت کرد و مجدداً به ایران آمد و زیارت مشهد و ضوی رفت و در محرم سال ۱۲۳۴ قمری مجدداً به کرمانشاه رفت و چند سال دیگر ماند و پس از وفات شاهزاده به عتبات عزیمت نمود . . . در شرح سفرهای شیخ اختلاف بسیار بین اقرال مورخین موجود است و نمیتوان حقیقت را فهمید بعضی آنچه را پسر شیخ نوشته است مورد اطمینان میدانند و بعضی سخنان دیگر گفته اند و خلاصه آنکه شیخ اغلب شهرهای ایران را که شهرتی داشته از قبیل اصفهان و خراسان و یزد و شیراز و طهران همرا دید و بسیاری بعضی سفر او را بطهران انکار کرده اند و از جمله پسرش

شیخ علی سفر او را بطهران ذکر نکرده ولی در تاریخ نبیل  
 سفر شیخ به طهران مصر است بهر حال شیخ بتصرف  
 مدرّس تبریزی در ریحانه الادب در اواسط عمر خود به بلاد  
 عجم رفت و در نزد ملوک و اکابر وقت بسیار محترم و نخست  
 در یزد سپس در اصفهان اقامت گزید و هنگام مراجعت بوطن  
 اصلی خود بحسب درخواست محمد علی میرزا حاکم کرمانشاه  
 با ملاحظه پاره مصالح دینیه مدتی هم در آن بلد توقف  
 کرد تا اینکه بسبب اشتعال ناشره هرج و مرج و فساد و فتنه  
 شیخ ناچار به حائر شریف ( کربلا ) رحلت فرمودند که بقیه  
 عمر خود را در آن ارض اقدس به تألیف و تصنیف و انجسام  
 وظائف دینیه بپردازد . . . الی قوله . . .  
 باری شیخ بجهت اعراض عموم مردم ناچار به مدینه منوره مهاجرت  
 کرد و در آنجا اقامت گزید تا در ۱۲۴۱ یا ۴۲ یا ۴۳ هـ  
 ۴۴ قمری در آن ارض اقدس وفات نمود و در بقیع مدفون  
 و در تاریخ وفاتش گفته اند " فُتَتْ بِالْفَرْدِ وَسِ قُوزَا يَا هَيَّ  
 زَيْن الدین احمد ۱۲۴۲ " انتهى . گفتار ریحانه الادب .  
 در تاریخ نبیل نوشته که شیخ در حین توجه بمدینه در بین  
 راه مکه و مدینه وفات کرد و در بقیع مدفون شد ، بهر حال  
 اختلاف اقوال مورخین در مسئله اسفار و زندگانی و وفات  
 شیخ احمد احسائی هم مانند اختلافشان در هر مسئله

و موضوعی موجود است .  
 مطلب دوم - معتقدات شیخ احمد احسائی :  
 شیخ اجل علیه الرحمه از علمای اخباری بود ، در آن  
 زمان علمای شیعه به دو دسته منقسم بودند ، اخباری و اصولی  
 من در ذیل کلمه حدیث در این کتاب اختلاف آراء اخباریها  
 و اصولی ها را نوشته ام . مرحوم حاجی ملا عباس کیوان  
 قزوینی در رساله عرفان نامه مینویسد : " در میان شیعه  
 اختلاف اخباری و اصولی که در قرن دوازدهم هجری پیدا  
 شد از عجایب است که همدیگر را کافر و مبدع و واجب القتل  
 دانستند ، میرزا محمد نیشابوری را بجرم اخباری بودن  
 در کاظمین به بلوای عام کشتند و بدنش را دفن نکرده پسگان  
 دادند چند سال پس از آن شیخ احمد احسائی را که  
 فقیه اخباری بود کافر خواندند . . . الخ  
 در رساله شیخبگری نیز این موضوع ذکر شده است ، باری  
 شیخ احمد اخباری بود و در چند مسئله با علمای شیعه  
 مخالفت داشت و سبب تکفیر او هم همین معتقدات خاصه  
 او بود ، از جمله آنکه اصول دین را بر چهار رکن نهاد  
 رکن توحید و رکن نبوت و رکن امانت و رکن شیعه کامل  
 و مقصود از شیعه کامل فرد کاملی است که در دوران غیبت  
 امام معصوم رابط بین خلق و امام باشد . و اگر کسی بعرفان

شیعه کامل فاضل نشود از عرفان ارکان ثلاثه دیگر بی نصیب است و شیعه کامل گرچه در ذکر مؤخر و در رتبه رابع است ولی در رتبه و مقام از سایر ارکان مقدم است زیرا تا عرفان به او حاصل نشود عرفان به ارکان ثلاثه دیگر ممکن نیست و شیعه کامل را باب هم مینامند و لهذا شیخیه از شیخ مرحوم به حضرت باب اول و از سید کاظم رشتی به باب ثانی تعبیر میکنند این نظریه شیخ با مسلمین فرق داشت زیرا علمای سنت و شیعه بالاتفاق اصول دین را سه موضوع میشمارند یعنی توحید و نبوت و معاد و شیعیان دو اصل دیگر بنام اصول مذهب بر آن افزوده اند یعنی اصل امامت و عدل که جمعا پنج اصل میشود ، ولی شیخ مرحوم مسئله عدالت را جزو توحید شمرد و مسئله معاد را جزو نبوت زیرا اقرار به معاد مستلزم اقرار به نبوت رسول الله است که از معناد به مردم خبر داده است ، بهر حال از شیعه کامل به رکن رابع هم تعبیر میکنند و ارکان اربعه تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر را اشاره به ارکان اربعه اصول دین میدانند یعنی رکن تسبیح همان رکن توحید است و رکن تحمید رکن نبوت و رکن تهلیل رکن ولایت و امامت و رکن شیعه کامل رکن تکبیر است . مرحوم شیخ احمد در مؤلفات خود در باره برخی مطالب میگوید که هَكَذَا سَمِعْتُ عَنِ الْحَجَّةِ بِعْنَى اِیْن

سخن را از امام ع شنیدم و به این اشاره ثابت میکند که رابط بین امام معصوم و سایر خلق است و از جمله معتقدات خاصه شیخ مرحوم قول به اصالت وجود و ماهیت هر دو با هم است فلاسفه اسلام در این باره اختلاف عقیده دارند که از وجود و ماهیت کدام اصیل است و کدام اعتباری ؟ جمعی مانند شیخ الاشراق شهید در حلب و میرداماد و ملا عبدالرزاق لا هیجی و غیرهم قائل به اصل ماهیت هستند و جمعی مانند ملا صدرا و حاجی ملاهادی سبزواری و غیرهما قائل به اصل وجود هستند ، مرحوم ملاهادی سبزواری در شرح منظومه خود در بحث اصالت وجود فرموده :

اِنَّ الْوُجُودَ عِنْدَنَا اَصِيْلٌ

دَلِيْلٌ مِّنْ خَالَفْنَا عَلَيْهِ

خلاصه هر يك برای اثبات نظریه خود دلائل و براهینی دارند ولی شیخ احمد احسانی هر دو را اصیل میدانند و روی همین اصل مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در بحث اصالت وجود در شرح منظومه در حاشیه کتاب اشاره به این موضوع کرده و به جمله "بَعْضٌ مِّنْ غَاصِرِنَا" اشاره به عقیده شیخ احمد فرموده است و میگوید تا کنون هیچ يك از فلاسفه و حکما به اصالت وجود و ماهیت هر دو با هم قائل نشده اند و امروزه یکی از معاصرین به این قول اظهار کرده این شخص با این



نظریه اش یکی از قواعد فلسفی مراعات ننموده و بهمین بنی اعتباری  
بخارج داده . . . پیروان شیخ در مقابل به حاجی سبزواری  
گوشه و کنایه میزدند و در نوشتجات خود اشاراتی میکردند  
حاجی سبزواری هم در ضمن غزلی گفته :

شیخ را باک گر از طمته خاصان نبود

من چه باکم بود از سرزنش عاصی چند

و این تمریض به پیروان شیخ احساسی است . برای تشریح  
مسئله اصالت وجود و ماهیت به شرح منظومه حاجی سبزواری  
و اسفار ملاصدرا و اسرار الحکم حاجی سبزواری و سایر  
مولفات فلسفی مراجعه شود ، و از جمله عقاید مخصوصه  
شیخ مسئله معاد است که آن را روحانی میدانند و قائل  
به فنای بدن عنصری است و در این خصوص در شرح الزیاده  
در ذیل جمله زیارت جامعه کبیره فرموده " وَأَجْسَادُكُمْ  
فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ " پس از آنکه شرح  
مفصلی در باره معنی لغوی جسم و جسد و فرق این دو بها  
یکدیگر و اطلاقات مختلفه دیگر بیان داشته چنین فرموده است  
قوله ره : " وَأَعْلَمُ وَفَكَ اللَّهُ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَهُ جَسَدَانِ وَجِسْمَانِ  
فَمَا الْجَسَدُ الْأَوَّلُ فَهُوَ مَا تَأَلَّفَ مِنَ الْعُنَاصِرِ الزَّمَانِيَّةِ وَهَذَا  
الْجَسَدُ كَالثَّوْبِ يَلْبَسُهُ الْإِنْسَانُ وَيَخْلَعُهُ وَلَا لَذَّةَ لَهُ وَلَا أَلَّةَ  
وَلَا طَاعَةَ وَلَا مَعْصِيَةَ الْإِثْرَى إِنَّ زَيْدًا يَمْرُضُ وَيَذْهَبُ جَمِيعُ

لَحْمِهِ حَتَّى لَا يَكَادُ يُوْجَدُ فِيهِ رَطْلٌ لَحْمٌ وَهُوَ زَيْدٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ  
وَإِنَّتَ تَعْلَمُ فُطْعَمًا يَبْدِيهِتُكَ أَنَّ هَذَا زَيْدٌ الْعَاصِيُ وَلَسَمَّ  
تَذْهَبُ مِنْ مَعْصِيَةِ وَاجِدَهُ وَلَوْ كَانَ مَا ذَهَبَ مِنْهُ لَهُ مَدْ خَلَّ  
فِي ذَهَابِ الْمَعْصِيَةِ لَذَهَبَ أَكْثَرُ مَعْصِيَةِ بِذَهَابِ مَحَلِّهَا  
وَمَصْدَرُهَا وَهَذَا مَثَلًا زَيْدُ الْمُطْبِيعِ لَمْ تَذْهَبْ مِنْ طَاعَاتِهِ شَيْءٌ  
رَأَى لَا رَيْطَ لَهَا بِالذَّهَابِ بِوَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ لَا وَجْهَ عَلَيْهِ  
وَلَا وَجْهَ مَصْدَرِيهِ وَلَا تَعْلُقُ وَلَوْ كَانَ الذَّاهِبُ مِنْ زَيْدٍ لَذَهَبَ  
بِمَا يَخْصُهُ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ وَكَذَا لَوْ عَفِنَ وَسُحِقَ بِمَدِّ ذَلِيكَ  
هُوَ زَيْدٌ بِلَا زِيَادَةٍ فِي زَيْدِهِ بِالسَّمَنِ وَلَا نَقْصَانٍ فِيهِ بِالضَّعْفِ  
وَلَا فِي طَاعَةٍ وَلَا فِي مَعْصِيَةٍ وَالْحَاصِلُ هَذَا الْجَسَدُ لَيْسَ  
مِنْهُ وَإِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْكُثَافَةِ فِي الْحَجَرِ وَفِي ذَاتِ الْقَلْبِ  
فَإِنَّهُمَا إِذَا أُنِيبَا فَصَلَ زَجَاجٌ وَهَذَا الزَّجَاجُ بَعِينُهُ هُوَ  
ذَلِكَ الْحَجَرُ وَالْقَلْبُ الْكُثِفَانِ لَمَّا ذَابَ زَالَتْ عَنْهُ الْكُثَافَةُ  
وَلَيْسَتْ مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْأَرْضَ لَطَيِّفَةٌ شَفَافَةٌ وَإِنَّمَا كُثِفَتْهَا  
مِنْ تَصَادُمِ الْعُنَاصِرِ أَمَا تَرَى الْمَاءَ إِذَا كَانَ سَاكِنًا كَانَ صَافِيًا  
تَرَى مَا تَحْتَهُ فَإِذَا حَرَّكَتَهُ لَمْ تَرَ مَا فِيهِ وَهُوَ يَتَحَرَّكُ لِتَصَادُمِ  
بَعْضِ اجْزَائِهِ بِبَعْضٍ مَعَ قَلِيلٍ مِنَ الْهَوَاءِ فَكَيْفَ يَتَصَادَمُ الطَّبَائِعُ  
الْأَرْبَعُ وَهَذَا الْجَسَدُ كَالْكَثَافَةِ وَالْحَجَرُ وَالْقَلْبُ لَيْسَتْ مِنْ  
ذَاتِهِمَا وَمِثَالُ آخَرَ كَالثَّوْبِ فَإِنَّهُ هُوَ الْخِيُوطُ الْمَنْسُوجَةُ  
أَمَّا الْأَلْوَانُ فَهِيَ أَعْرَاضٌ لَيْسَتْ مِنْهُ يَلْبَسُ لَوْنًا وَيَخْلَعُ لَوْنًا وَهُوَ

هـ... وَاَمَّا الْجَسَدُ الثَّانِي فَهُوَ الْجَسَدُ الْبَاقِي وَهُوَ  
 طِينُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا وَيَبْقَى فِي قَبْرِهِ إِذَا أَكَلَتِ الْأَرْضُ الْجَسَدَ  
 الْعُنْصُرِيَّ وَتَفَرَّقَ كُلُّ جُزْءٍ مِنْهُ وَلَحِقَ بِأَصْلِهِ فَالنَّارِيَّةُ تَلْحَقُ  
 بِالنَّارِ وَالْهَوَائِيَّةُ تَلْحَقُ بِالْهَوَاءِ وَالْمَائِيَّةُ تَلْحَقُ بِالْعِلْمِ وَالتُّرَابِيَّةُ  
 تَلْحَقُ بِالتُّرَابِ يَبْقَى مُسْتَدِيرًا كَمَا قَالَ الصَّادِقُ ع وَقد قَالَ  
 عَلِيُّ ع فِي النَفْسِ النَّامِيَةِ النَّبَاتِيَّةِ فَإِذَا فَارَقَتْ عَادَتِ السُّبْحِ  
 مَا مِنْهُ بِدُرَيْتٍ عَوْدٍ مِمَّا رَجَعَهُ لِأَعْوَدٍ مُجَاوِرَةٍ وَعَنَى بِهَا هَذَا الْجَسَدَ  
 الْعُنْصُرِيَّ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ وَأَمَّا الثَّانِي الْبَاقِي هُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ  
 الصَّادِقُ ع تَبَقَى طِينُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا فِي قَبْرِهِ مُسْتَدِيرَةٌ أَيْ -  
 مُتَرْتِبَةٌ عَلَى هَيْئَتِهِ صُورَتُهُ أَيْ أَجْزَاءُ رَأْسِهِ فِي مَحَلِّ رَأْسِهِ وَأَجْزَاءُ  
 رَقَبَتِهِ فِي مَحَلِّهَا وَأَجْزَاءُ صَدْرِهِ فِي مَحَلِّهِ وَهُوَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ  
 تَعَالَى وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ وَهَذَا الْجَسَدُ هُوَ الْإِنْسَانُ  
 الَّذِي لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ يَبْقَى فِي قَبْرِهِ بَعْدَ زَوَالِ الْجَسَدِ  
 الْعُنْصُرِيِّ عَنْهُ الَّذِي هُوَ الْكِنَافَةُ وَالْأَعْرَاضُ وَلَمْ تَرَهُ إِلَّا بَصَارُ  
 الْجِسْمِيَّةِ وَلِهَذَا إِذَا كَانَ رَهِيمًا وَعَدَمٌ لَمْ يَرُودْ مِنْهُ شَيْءٌ  
 حَتَّى قَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهُ مَعْلُومٌ وَلَيْسَ كَذَلِكَ وَإِنَّمَا هُوَ فِى  
 قَبْرِهِ لِأَنَّهُ لَمْ تَرَهُ إِلَّا بَصَارُ أَهْلِ الدُّنْيَا لِمَا فِيهَا مِنَ الْكِنَافَةِ  
 فَلَا تَرَى إِلَّا مَا هُوَ مِنْ نَوْعِهَا وَلِهَذَا مَثَلُ الصَّادِقِ ع بِأَنَّهُ  
 مِثْلُ سَحَابَةِ الذَّهَبِ فِي دُكَّانِ الصَّانِعِ يَعْنِي أَنَّ سَحَابَةَ  
 الذَّهَبِ فِي دُكَّانِ الصَّانِعِ لَمْ تَرَهَا إِلَّا بَصَارُ فَلِذَا غَسِلَ التُّرَابُ

بِالْمَاءِ وَصَفَاهُ اسْتَخْرَجَهَا كَذَلِكَ هُوَ الْجَسَدُ يَبْقَى فِي قَبْرِهِ  
 هَكَذَا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعَثَ الْخَلَائِقَ يُمْطِرُ عَلَى كُلِّ الْأَرْضِ مَاءً  
 مِنْ بَحْرِ تَحْتِ الْعَرْشِ... وَهَذَا الْجَسَدُ الْبَاقِي هُوَ مِنْ  
 أَرْضٍ هَوْرٌ قَلِيًّا وَهُوَ الْجَسَدُ الَّذِي فِيهِ يَحْشُرُونَ وَيَدْخُلُونَ  
 بِهِ الْجَنَّةَ وَالتَّارَ... الخ

خلاصه مضمون بیانات حضرت شیخ بفارسی از این قرار است  
 که میفرماید انسان دارای دو جسم و دو جسد است ، جسد  
 اول از عناصر این جهان ترکیب یافته و مانند لباس است  
 که انسان آن را پوشیده باشد و البته پس از چندی آن لباس  
 را از تن بیرون خواهد آورد این جسم مادی عنصری فی حد  
 ذاته نه ادراک لذتی میکند و نه ألم و دردی را حس مینماید  
 نه طاعت با او مربوط است و نه معصیت ، ملاحظه فرما که زبرد  
 فی المثل بیمار میشود و بدن او به تحلیل میرود و گوشت او آب  
 میشود بدرجه ای که شاید يك رطل گوشت در بدنش باقی  
 نماند ولی با اینهمه او همان زبرد است و چیزی از زبرد  
 بودن او کم نشده است و توبیهقین میدانی که این شخص  
 همان زبرد است که عاصی و گناهکار بود یا متقی و پرهیزگسار  
 و با آنکه بدن او به تحلیل رفته و لکن از معصیت یا تقوای  
 او چیزی به تحلیل نرفته و کم نشده است و اگر زبرد همان جسم  
 بود که به تحلیل رفته البته معاصی او هم به تحلیل میرفت

و چیزی از آن باقی نمی ماند چنانچه از گوشت بدنش چیزی بعد از مرض باقی نماند و هم چنین از تقوی و طاعات او چیزی نکاست زیرا حقیقت زید و عصیان و یا طاعت او عبارت از جسم مادی ظاهری او نیست و گرنه بتحلیل او همه آنها بتحلیل میرفت پس معلوم شد که بهیچوجه رطوبی بین آنچه بتحلیل رفته و حقیقت زید موجود نیست و گرنه با تحلیل جسمش همه شئون او از خوبی و بدی و فیره از بین میرفت و نیز اگر بدن همین زید فی المثل متعفن شود و یا فربه و چاق شود باز هم زید است نه از چاقی بر زید بودن او بی افزایش و نه از عفونت و ضعف چیزی از زید بودن او کم میشود و نه از زهد و یا عصیان و تقوی و یا ایمانش چیزی کم و زیاد میگردد و همانا این جسم همان زید نیست بلکه این جسم عنصری بمنزله کثافات و زوائدی است که در سنگ و قلی موجود است و چون آن کثافات و زوائدش گرفته شود از آن شیشه بدست میآید زیرا شیشه را از سنگ و قلی میسازند و شیشه در حقیقت همان سنگ و قلی است که قبل از زوال زوائد و کثافات هویت آن شیشه معلوم نمیشود و نمایش نداشته و چون زوائد و کثافاتش گرفته شود شیشه ظاهر گردد ، ملاحظه فرما که این کثافات سنگ و قلی از اصل زمین نیست بلکه این زوائد و کثافات از تصادم عناصر مختلفه حاصل شده است مثلاً

آب که آرام و ساکن باشد در نهایت صفاست و آنچه در اعماق آب است بخوبی پیدا است ولی چون آب را بحرکت در آوری بواسطه تصادم بعضی اجزای آب با بعضی دیگر صفای خود را از دست میدهد و اعماق آب پیدا نمیشود مادام که اشرف تصادم اجزای آب با یکدیگر چنین حالتی تولید کند ملاحظه فرما که از تصادم عناصر مختلفه کثافته چه حالتی پیدا خواهد شد بهر حال این جسم نسبت به زید مانند سنگ و قلی است نسبت به شیشه مثالی دیگر گوئیم پارچه ای را در نظر بگیر و ملاحظه فرما که عبارت است از رشته های پارچه ك متعدد که بهم بافته شده و نیز دارای رنگهای مختلف است و بدیهی است که رنگها جزو پارچه نیست و به منزله اعراض است پارچه رنگ خود را از دست میدهد و رنگ دیگری را میپذیرد و در همه حال پارچه است و از پارچه بودن آن چیزی تغییر نمیکنند . . . اما جسم دوم یعنی جسمی که باقی و برقرار است عبارت از طینت و سرشتی است که زید از آن خلق شده و این جسم است که در قفس زید فی المثل باقی میماند خاک گور جسم اول را میخورد و از بین میرود و خاک میشود ولی جسم ثانی باقی و برقرار و مانند دایره کوچکی در قبر باقی است و بقدری کوچک است که به چشم دیده نمیشود ولی اجزای بدن اولی متفرق میشود

جزء آب به اصل خود بر میگردد و اجزاء هوا و آتش و غیره نیز هر يك به مركز خود باز میگردد و اما سرشیت و جسد ثانی باقی میماند .

حضرت صادق علیه السلام باین موضوع اشاره فرموده اند که طینت اصلی در قبر بحال استداره باقی میماند و حضرت امیر علیه السلام در باره نفس نامیه نهایتیه فرموده است که چون از محل خود مفارقت کند به اصل خود باز میگردد و عود او عود مجازجت است یعنی در اصل و مبدأ خود منحل میشود و عود مجاورت نیست که استقلال خود را حفظ نماید بلکه منحل در اصل خود میگردد و مقصود حضرت امیر از این بیان همین جسد عنصری است که گفتیم و لکن جسد ثانی مطابق فرمایش امام صادق ع در قبر بطور دایره شکل باقی میماند و همیشه مخصوص خود را نگاه میدارد یعنی اجزاء سر او در محل سرش و اجزاء گردن او در جای گردنش و اجزای سینه او در محل خود باقی میماند در قبر و لکن جسد عنصری یعنی جسم اول او از بین میرود و خاک میشود و این جسم عنصری مانند همان کثافت و زوائد سنگ و قلیسی بود که جسم ثانی و طینت اصلی زید را مستور کرده بود و بعد از مرگ طینت اصلی و جسد ثانی از کثافات جسم اول خلاص میشود و در نهایت صفا باقی میماند و این چشم ظاهر

نمیتواند آن را ببیند و از این جهت چون به قبر مردگان نظر کنیم چیزی از جسم ثانی بنظر نمیرسد زیرا چشم مردم دنیا از دیدن آن طینت عاجز است حتی بعضی که چیزی نمی بینند میگویند که او بکلی معدوم شده است ولی در حقیقت معدوم نشده و لکن چشم مردم دنیا از دیدن آن عاجز است و از این جهت حضرت صادق ع مثال زده اند بخاک طلا در دکان زرگر که در ظاهر چشم مردم طلائی در آنجا نمی بیند و آنچه می بیند خاک می بیند و لکن چون خاک ها را در آب بپزند و کثافات و زوائد را دور کنند ذرات طلا آشکار میشود و بنظر میرسد جسد ثانی هم بهمین قرار در قبر باقی است و چون خداوند بخواهد خلایق را مبعوث کند از دریای زیر عرش آب بر زمین میبارد . . . این جسد ثانی که باقی میماند از مواد و عناصر این عالم نیست بلکه از ارض هور قلیاست و حشر خلایق با همین جسد ثانی هور قلیائی است و همین جسد هور قلیائی است که پس از در بهشت متنعم میشود و یا در جهنم معذب میگردد . . . . . انتهای .

و از جمله موارد اختلاف بین شیخیه و سایرین مسئله علم خداوند است ، مولف کتاب کفایة الموحدين مرحوم سید اسمعیل طبرسی نوری در بحث علم الهی در مجلد اول کتاب

مزیور شرحی در باره اقوال مسلمین نسبت به علم خدا بیان کرده تا آنجا که میگوید قوله ره : " حاصل آنکه علماء اسلام كافة اگر چه حکمای از ایشان خلاف دارند در کیفیت علم واجب تعالی که بچه نحو است حصولی است یا حضوری و امثال آن الا آنکه در اصل ثبوت علم باری تعالی احدی مخالفت ننموده حتی آنکه بعضی نسبت داده اند به حکماء که جمله ای از ایشان نفی مینمایند علم حق تعالی را بجزئیات لکن صاحب گوهر مراد آخوند ملا عبد الرزاق انکار مینماید و میگوید این نسبت اصلی ندارد . . . و در میان این طایفه کسی که قابل باشد از برای تعرض و سخن گفتن با او با مطاع بسودن کلام او در بین همه اختلاف آن طایفه همان عالم نهی و قاضل جلیل شیخ زاهد عارف شیخ احمد قدس سره است . . . الی قوله حاصل مدعای او ( شیخ احمد ) چنانچه بسیاری از کلمات و ظاهراً اکثر بلکه ظاهراً جمل کلمات اوست آنست که حق تعالی بعلم ذاتی خود علم ندارد بما سواى ذات خود از اشیا بلکه عالم است ما سوى الله و بسیاری از اشیا را بعد از ایجاد و تحقق آنها بعلم فعلی خود که علم حادث باشد و منکر است علم حق تعالی را به ممکنات قبل از ایجاد و قبل از کون و تحقق آن ممکنات و عبارات دیگر آنکه حق تعالی در ازل علم ندارد به شیئی از ممکنات

زیرا که ممکنات موجود در ازل نیستند بلکه حق تعالی در ازل عالم است بذات خود و نیست معلومی از برای حق تعالی غیر از ذات حق و عالم است به ممکنات بعد کون و تحقق او بعلم فعلی خود که علم حادث باشد و همه اشیا را عالم است بعلم فعلی و عالم بذات خود است بعلم ذاتی و راو نظران چنانکه بتفصیل ذکر خواهد شد آنست که علم باید عین معلوم باشد چه در واجباً و چه در ممکن و از شرط علم آنست که مطابقی و مقارن و مرتبط و واقع بر معلوم باشد و این شرایط متحقق نخواهد شد در علم به شیئی مگر بعد از تحقق معلوم و وجود او در خارج پس بنابراین چون ممکنات و حوادث موجود در ازل نیستند پس نمیشود که تعاقب گیرند علم ذاتی حق تعالی بشیئی از ممکنات در ازل و الا لازم خواهد آمد قدم موجودات اگر محقق در ازل باشند با اتصاف ذات واجب بصفات حدوث . . . و در شرح عرشیه در مبحث اراده تصریح نموده است به آنچه ذکر شد . . . .  
 قَدَاتُهُ سُبْحَانَهُ عِلْمٌ بِحَقِّهِ وَلَا مَعْلُومٌ وَأَيْكُ ان تَقُولُ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمٌ بِهَا فِي الْأَزْلِ لِأَنَّهَا كَيْسَتْ فِي الْأَزْلِ . . . . و نیز در شرح عرشیه بعد از نقل خلاف حکماء در کیفیت علم گفته است که " الْحَاصِلُ أَنَّ الْحَقَّ فِي الْمَسْئَلَةِ إِنَّ الْعِلْمَ عَيْنُ الْمَعْلُومِ فِي الْحَادِثِ وَالْقَدِيمِ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ كَانَتْ لَهُ مَرَاتِبٌ

كثيرة... الى ان قال... فعلمه بذاته هو ذاته وعلمه  
بما سواه هو ما سواه وكما لا يوجد ما سواه في ذاته لا يوجد  
علمه بهم في ذاته... الخ

علامه نوری طبرسی در کفایة الموحدين دنباله سخن خود  
را ادامه میدهد و بعضی از بیانات شیخ را که در شرح  
عرشیه است نقل میکند و پس از بیان مفصلی برت کلمات  
و عقیده شیخ میبرد از دو میگوید: "قول باینکه خداوند عالم  
به اشیاست که حادث است پس از وجود و تحقیق چیزها  
و این مخالف با ضرورت مذهب بلکه مخالف با ضروری دین  
است، هیچکس از مسلمانان قائل باین سخن نشده اند  
مگر جهم بن صفوان از اهل سنت... الخ

و بهمین وتیره سخنان خود را ادامه میدهد برای شرح  
مطلب به کفایة الموحدين جلد اول از ص ۱۶۶ بعد مراجعه  
شود و نظریه شیخ در شرح عرشیه و سایر مؤلفاتش موجود است.  
و از جمله معتقدات شیخ احمد مسئله بدن هور قلیاثنی و اقلیم  
ثامن است و بعضی از نفوس که در باره کلمه هور قلیا از شیخ  
سئوال کرده اند بآنها جواب میدهد و متن سئوال و جواب  
در کتاب جوامع الکلم شیخ موجود است. از جمله در رساله  
رشتیه در جواب سئوال ملاعلی پسر میرزا جان گیلانی که  
از وجود قائم موعود در هور قلیا و ظهور و رجعت آن حضرت

در عالم مثال سئوال کرده است میفرماید قوله :  
هور قلیا فی الاقلیم الثامن و معنی لفظه ملک آخر و لکنه  
مدینتان مدینه فی المغرب جابرسا و فی المشرق جابلقا  
علیهما سور من خدیج و علی کل واحد منهما الف الف مصرع  
و بتکلمون بسبعین الف الف لغه کل اهل لغه یخالف لغه  
الاخری... میفرماید هور قلیا که بمعنی جهان دیگری  
است از این عالم بیرون است و در اقلیم ثامن واقع شده  
و دارای دو شهر بزرگ است یکی در مغرب واقع و نامش  
جابرسا است و دیگری در مشرق و نامش جابلقا است و در اطراف  
این دو شهر همانا دیواری آهنین است و هر دیوار از آن  
دو شهر دارای یک میلیون در است و مردم آنجا هر یک  
به لغتی مخصوص تکلم میکنند... و پس از آنکه شرح مبسوط  
در باره مردم جابلقا و جابرسا بیان میفرماید که هر روز هفتاد  
هزار سواره از آن شهر خارج میشوند که دیگر مراجعت  
نمیکند و هفتاد هزار وارد میشوند که دیگر بیرون نمیروند  
تا روز قیامت و این خارج شوندگان و داخل شوندگان در  
وسط آسمان در چین عبور باهم ملاقات میکنند و هر خورد مینمایند  
آنها که از جابلقا خارج میشوند به طرف مغرب میروند و آنها  
که از جابرسا خارج میشوند به طرف مشرق توجه میکنند و اگر  
کسی بتواند نیمه شب که همه جا آرام است برخیزد و گوش فسر

دارد همانا صدای رفت و آمد مردم جابرسا و جابلقا را مانند صدای زنبوران مسل در کندوی عسل میشوند و بعد میفرماید  
 "وَالْحَجَّةُ عَ فِي غَيْبَتِهِ تَحْتَ هَوْرِ قَلْبِهَا فِي تِلْكَ الدُّنْيَا فِي قَرِيْبِهِ  
 يُقَالُ لَهَا كُرْعَةٌ فِي وَادِي شَعْرُوخٍ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَاهِرٌ لِأَهْلِهَا  
 وَأَمَّا إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ فِي هَذَا الْإِقْلِيمِ السَّبْعَةَ لَيْسَ صُورَةٌ  
 مِنْ صُورِ أَهْلِ هَذِهِ الْإِقْلِيمِ وَلَا يَعْرِفُهُ أَحَدٌ وَلَا تَرَاهُ عَيْنٌ  
 رُؤْيَةً مَعْرِفَةً حَتَّى تَرَاهُ كُلَّ عَيْنٍ وَأَمَّا أَمْرُ ظَهْرِهِ وَبَيَانُ زَمَانِهِ  
 وَمَكَانِهِ فَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا هَذِهِ قَدْ خَافَ فِيهَا مِنَ الْأَعْدَاءِ فَلَمَّا  
 فَرَّ مِنْ هَذِهِ الْمَسَافَةِ بِالدُّنْيَا انْتَقَلَ إِلَى الْأُولَى وَالْخَلْقُ  
 يَسِيرُونَ إِلَيْهَا لَكِنَّهُ سَرِيعُ السَّبْرِ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ فِي لِحْظَةٍ  
 وَالنَّاسُ يَسِيرُونَ إِلَى الْأُولَى يَسِيرِيهِمْ التَّقْدِيرُ سَيْرَ السَّفِينَةِ  
 بِرُكْبِهَا فِي هَذَا النَّهْرِ الرَّائِدِ الْمَذَى هُوَ الزَّمَانُ وَالْمَكَانُ  
 . . . . . فَالْيَوْمُ ثَلَاثَةٌ قَالَ تَعَالَى وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَالْيَوْمُ  
 الْأَوَّلُ هُوَ الدُّنْيَا وَالْيَوْمُ الثَّانِي هُوَ الْأُولَى وَهُوَ يَوْمُ قِيَامِهِ  
 وَرَجَعَتْهُ مَعَ آبَائِهِ عَ وَشِعْبَتِهِمْ وَالْيَوْمُ الثَّلَاثُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ  
 الْكُبْرَى وَفِي الزِّيَارَةِ الْجَامِعَةِ وَحُجَّجَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا  
 وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى . . . الخ

میفرماید حضرت حجت ع در دوران غیبت در زیر هور قلبا است  
 که در آن دنیا قرار دارد و در قریه ای که کرعه نام دارد -  
 زندگی میکند و این قریه در وادی شعروخ واقع است

و آن حضرت را مردم آن شهر و دیار میشناسند و او را میبینند  
 و چون آن حضرت بخواهد که در این دنیا ما قدم بگذارد  
 که دنیا اقلیم سبعة است در صورتیکه در این اقلیم سبعة  
 متعارفت ظاهر میشود و چشم مردم این دنیا او را نمی بیند  
 یعنی کسی او را نمیشناسد بچشم ظاهر هم اگر او را ببینند  
 نمیتوانند بشناسند و اما درباره ظهور آن حضرت و بیان  
 زمان و مکان آن حضرت پرسیده بودی بدان که این دنیا کسی  
 که ماهستیم سر منزل نواثب و بلیات است و آن حضرت چون از  
 اعداء و دشمنان خود خائف بود از این دنیا ما که آن را  
 دنیا میخوانیم بیرون رفت و بدنیای اولی منتقل شد البته  
 سایر مردم هم بالمال از این دنیا بدنیای اولی میروند و کسی  
 سیر حضرت حجت از این جهان دنیا بجهان اولی سر میترس  
 بود و حضرتش این فاصله را در لحظه ای طی فرمود ولی سایر  
 مردم با آرامی در این شهر راکد زمان و مکان آهسته کشتی  
 میرانند تا از جهان دنیا بجهان اولی وارد شوند . بعد  
 میفرماید ایام بر حسب اخبار مرویه از ائمه ع سه قسم است  
 و خداوند فرموده فَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ رُوزِ أَوَّلِ عِبَارَتِ از همین  
 نشأه دنیا ماست و روز دوم نشأه اولی است و آن یوم قیام  
 و رجعت آن حضرت با اجداد و آباء خود و شیعیان خود  
 است و روز سوم روز قیامت کبری است و در زیارت جامعه کبیره

باین معنی اشاره فرموده اند که حُجَّجُ اللّهِ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا  
وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى . . . الخ  
ملاحظه فرمودید که شیخ از عالم اصلاب و ارحام بد و شهر  
عظیم جابرسا و جاهلقا تعبیر فرموده و در حقیقت برمز بیسان  
کرده که قائم موعود در اصلاب شامخه و ارحام مطهره جای دارد  
و باید متولد شود و ایام ثلاثه را بگذراند یکی روز ظهورش  
در این جهان و دیگری روز رجعت و دیگری یوم قیامت کبری  
است که هر یک از اینها معنی خاصی از نظر شیخ دارد و  
صرحاً فرموده که چون قائم موعود از اعدای خود خائف  
بود از هفت اقلیم بیرون رفت و در اقلیم هشتم پای نهاد -  
در اینجا این نکته را هم متذکر میشوم که اصطلاح هور قلبیا  
و اقلیم ثامن و جاهلقا و جابرسا اصطلاح جدیدی نیست که  
شیخ آن را معمول کرده باشد بلکه اصطلاح حکمای قدیم  
بوده و مخصوصاً شیخ شهاب الدین سهروردی ملقب به شیخ  
الاشراقیین در حکمة الاشراق آن را ذکر کرده و صبر منعکسه  
در آینه را از آن عالم دانسته است ، مرحوم حاجی ملا هادی  
سبزواری در اسرار الحکم در اصل چهارم از احکام معانی  
جسمانی که در بیان عالم مثال است این موضوع را ذکر  
کرده میفرماید قوله ره " حکمای قدیم سما و سماوی آن را -  
( عالم مثال ) هور قلبیا و عناصر و مدن آن را جاهلقا و جابرسا

نامیده اند و این عالمی است بین العالمین . . . و در حکمة  
الاشراق گوید از احکام اقلیم ثامن است ( یعنی عجائب  
و غرائب و صور مرآتیه . . . ) که همین عالم مثال باشد و این  
صور رقایق حقایقند و قائمند بقیام صدوری بمجردات محضه  
و تنزل آنها اند و ترقی صور عالم طبیعی . . . الخ  
شیخ الاشراق در نظریات خود از فلسفه و نظریه مانن معروف  
مناثر بوده و بیشتر سخنان مانن و اتباع او در باره حقایق  
مجرده که اخیراً بر اثر تحریکات کشف شده است و در دسترس  
محققین قرار دارد در سخنان و عقاید شیخ الاشراق دیده  
میشود . برای تحقیق بکتاب مانن و دین او مراجعه شود .  
و از جمله مسائلی که شیخ با سایرین اختلاف دارد مسئله  
معراج رسول الله است . علمای سنی و شیعه معراج را -  
جسمانی میدانند و میگویند رسول الله با همان بدن  
عنصری با سمانها رفت و افلاک را سیر و سیاحت فرمود اما  
فلاسفه معتقدند که عالم افلاک عالم اشیر است یعنی فساد  
و خرق و التیام بر اجسام فلکی روا نیست و این عوارض بر  
اجسامی وارد میشود که در عالم کون و فساد یعنی در مادی  
کره قمر قرار دارد و لهذا این عالم را عالم کون و فساد میگویند  
و عالم افلاک را عالم اشیر میخوانند و اطلاق اشیر بر جسم  
فلکی از آن جهت است که قبول فساد و پاره شدن و بهم



وصل شدن را نمیکنند و لهذا منکر معراج جسمانی رسول الله هستند و میگویند چون لازمه عروج رسول الله با جسم عنصری و عبورش از افلاک پاره شدن و التیام افلاک است و خسرق و التیام بر افلاک محال است نظر باین تالی فاسد معراج جسمانی رسول الله محال است . این مسئله را از شیخ مرحوم که سئوال میکنند نظر خاصی اظهار میفرماید و در رساله قطیفیه در جواب سئوالات شیخ احمد قطیفی شرحی در این خصوص فرموده است شیخ احمد قطیفی پرسیده است که ما حقیقه معراج محمد ص بحسب من غیر لزوم خرق و التیام و ما معنی رویتش از انبیاء فی کل سماء شخص معین ... الخ میبرد که چگونه رسول الله عروج به افلاک فرمود که با جسم شریفش خرق و التیام بفک راه نیافت و مقصود از اینک آن حضرت در هر فلکی یک نفر معین و مخصوص از انبیاء را - دید چه چیز است الخ .

در جواب این سئوالات شیخ مرحوم چنین فرموده است قوله علیه الرحمه ... ان حقیقه المعراج هو العروج علی ظاهره و لا جهل فیهِ و انما الجهل فی معرفه جسد النبی ص و فی معرفه الافرعیل الالهیه و فی معرفه الخرق و التیام فاقول اعلم ان الله سبحانه خلق قلوب المؤمنین من فاضل طینته جسم محمد ص و اهل بیته و الفاضل اذا اطلق فی الاخبار

و فی عبارات العارفين بالاسرار يراد به الشعاع و هو واحد من سبمین مثلاً جسم النبی قرص الشمس و قلوب شیعتهم خلقوا من الشعاع الواقع علی الارض من قرص الشمس فاذا عرفت هذا عرفت انه يصعد بحسبه و لا يكون خرق و التیام ... الخ قوله ... ان الصورة البشرية عند ارادة صعوده بجوز فیها احتمالان فالاول الصاعد كلما صعد القی منه عند كل رتبته ما منها فیها مثلاً اذا اراد تجاوز كره الهواء القی ما فیهِ من الهواء فیها و اذا اراد تجاوز كره النار القی ما فیهِ منها فیها و اذا رجع اخذ ما له من كره النار فاذا وصل الهواء اخذ ما له من الهواء لا يقال علی هذا ان هذا قول بمرور الروح خاصة لانه اذا القی ما فیهِ عند كل رتبته لم يصل منه الا الروح لانا نقول انا لو قلنا بذلك فالمراد بها اعراض ذلك لان ذوات ذلك لو القیها بطلت بنیتها بالكلية فيجب ان يكون ذلك موتاً لان القائلین بمرور الروح يقولون ان بنیته باقیه لا تنفك و انما مرادنا ان الجسم بالنسبه الی عالم الغسباد يتلطف اذا صعد الی عالم الكون و الا فهو علی ما هو علیه من التجسد و التخلیط ... الخ

در جمله میفرماید حقیقت معراج عبارت از همین عروج ظاهری جسمانی است و جهل و شکی در این موضوع نیست و آنچه را که نمیدانیم آنست که اولاً از معرفت جسد پیغمبر جاهلیم

و نیز اَفَاعِلِ الهیه را نمیدانیم و از کیفیت خرق و التیام هم جاهل هستیم ، بنابراین میگوئیم که خداوند قلوب مومنین از باقیمانده سرشت و طینت حضرت رسول خلق فرموده و از بقیه طینت اهل البیت ع وقتی که میگوئیم باقی مانده طینت و در اخبار و گفتار عرفای کامل آن را مشاهده میکنیم ، بایست دانست که مقصود از باقیمانده سرشت شمع آتست که بمنزله يك قسمت از هفتاد قسمت است ، نفس المثل جسم حضرت رسول را فرض میکنیم مانند قرص آفتاب بنا بر این قلوب شیعیان آن حضرت عبارت خواهد بود از شمع آفتاب که بزمین میرسد و از قرص شمس بروی خاک میتابد چون بر این مقدمه وقوف یافتی میگویم که حضرت رسول ص با جسم شریف بمعراج رفت و خرق و التیامی هم در فلك رخ نداد . . . الی قوله . . . صورت بشری وقتی که بخواهد از مقام خود صعود کند دو مسئله را میتوان در باره صعود آن فرض کرد :

اول آنکه بگوئیم در هنگام صعود در هر رتبه جزء مخصوصی که از آن رتبه دریافت کرده در همان رتبه که میرسد بپندازد و بگذرد مثلا چون بخواهد از کره هوا تجاوز کند جزء هوایی صورت بشری را بپندازد و در کره آتش جزء آتش را بپندازد و هكذا ممکن است که بگوشی بنا بر این چیزی جز روح او باقی نماند زیرا که اجزاء جسم را بکلی انداخته ، در جواب

میگوئیم که چنین نیست زیرا اگر بگوئیم که غیر از روح در او چیزی باقی نیست باید بگوئیم که مرده است زیرا مرگ عبارت از همین است که بکلی صورت بشریه را بپندازد و حال آنکه هیچکس نگفته است که حضرت رسول ص پس از مرگ بمعراج رفته و منظور ما از القای اجزاء مختلفه را در مراتب مختلفه این است که اعراض آن را میاندازد و اصل آن محفوظ است و چون برگردد باز آن اعراض را از هر رتبه اخذ میکند و بحالت اول از معراج مراجعت مینماید ما میگوئیم که در حین صعود جسم معراجی نسبت به جسم موجود در عالم فساد بی اندازه لطیف تر میشود و جمیع عوارض و کثافات مادی از آن جسم اخذ میگردد و لکن تجسد و اندازه و ایجاد و تخلیط اصلی آن در جمیع مراتب محفوظ است . . . الخ

پس از این شرحی در باره نظر دوم خود در این باره و جواب سایر سئوالات میفرماید که طالبین باید به اصل کتاب مراجعه نمایند .

چنانکه ذکر کردم مشرب شیخ طریقه آخبری است و با صوفیه و مدعیان عوالم کشف و شهود مخالف بوده و آنان را تکفیر فرموده ، فی المثل از محیی الدین عربی همه جا در کتب خود به معیت الدین تعبیر کرده و ملامحسن فیض کاشانی شاگرد صدر المتالیهین را همه جا مسی<sup>۶</sup> خوانده و از ملا

صدرای شیرازی در بعضی مقامات به ملا ظهراً تعبیر کرده است ( به جوامع الکلم مراجعه شود ) .  
 علامه خوانساری در روضات الجنات در این خصوص فرموده  
 قوله ره " وكان ( الشيخ احمد ) شديد الإنكار على طريقته المتصوفه الموهومه بل على طريقته الغيبي في العرفان بحيث قد نسب اليه انه يكفره . . . " و شيخ احمد بنا بر مشهور  
 در اغلب علوم متعارفه و علوم عربيه دست داشته و به ادعای خود بحضور حضرت حجّت میرسیده و در اغلب مقامات از کتب خویش میگوید " هكذا سمعت عن الحجة ع " و در کیمیا نیز علی المشهور دست داشته و در روضات الجنات در این خصوص مینویسد که : وَقَدْ يُذَكَّرُ فِي حَقِّهِ أَيضًا أَنَّهُ كَانَ مَاهِرًا فِي أَغْلَبِ الْمَلُومِ بَلْ وَاقِفًا عَلَى جُمْلَةِ مِنَ الْحَرْفِ وَالرُّسُومِ وَعَالِمًا بِالطَّبِّ وَالْقِرَائَةِ وَالرِّيَاضِي وَالنَّجُومِ وَمُدْعِيًا لِمِلْمِ الصَّنَعَةِ وَالْأَعْدَادِ وَالطَّلِسْمَاتِ وَنظَائِرِهَا مِنَ الْأَمْرِ الْمَكْتُومِ بِإِلِ الْوُصُولِ إِلَى حَضْرَةِ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَعْصُومِ ع وَالْعَهْدَةِ فِي كُلِّ ذَلِكَ عَلَيْهِ أَرْسَلَ اللَّهُ شَاطِبِيبَ رَحْمَتِهِ الْيُنَا وَالْيَه "

مرحوم شیخ احمد علی المشهور شعر هم میگفته و مخصوصاً در مدیحه و مرثی اهل البیت اشعار بسیار باو منسوبست و صاحب روضات الجنات در این باره مطالبی ذکر کرده است و در روضات الجنات است که شیخ احمد دو پسر داشته

بنام محمد و علی و پسرش محمد از متابعت طریقه پدر انحراف داشته و با عقاید او همراه نبوده است همانطور که میرزا ابراهیم پسر ملا صدرای شیرازی با عقاید پدر مخالف بود بهر حال جمعی از شیخ تجلیل کرده اند و جمعی هم او را - تکفیر کرده و تکذیب نموده اند و بدیهی است که رفتار مردم زمان با نفوس عالیه مقدسه در هر عصر و اوان بهمین گونه بوده است ، بقول مولوی رومی علیه الرحمه :

مادح خورشید مداح خود است  
 که دو چشم روشن و نا مرمد است  
 ذم خورشید جهان ذم خود است  
 که دو چشم کور و نابود و بد است  
 مطلب سوم - آثار و تألیفات شیخ :

علامه خوانساری علیه الرحمه در روضات الجنات در باره تألیفات شیخ چنین فرموده : " وَمِنْ مَصْنَفَاتِهِ كِتَابُ الشَّرْحِ الزِّيَارَةِ الْجَامِعَةِ الْكَبِيرَةِ وَهُوَ مِنْسُوطٌ كَبِيرٌ يَتَوَفَّ عَلَى ثَلَاثِينَ أَلْفَ بَيْتٍ مُشْتَمِلٌ عَلَى أَفْكَارِهِ السَّيِّدَةِ وَانْظَارِهِ الْحَدِيدَةِ وَاسْتِنْبَاطَاتِهِ الْحَمِيدَةِ وَأَصْطِلَاحَاتِهِ الْجَدِيدَةِ وَكِتَابُ الْفَوَائِدِ وَشَرْحِهِ فِي الْحِكْمَةِ وَالْكَلامِ وَكِتَابُ شَرْحِ الْحِكْمَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْمَوْلَى صَدَارًا وَشَرْحِ الْعَشَائِرِ لَهُ أَيضًا وَشَرْحُ تَبَصُّرَةِ الْعَلَامَةِ أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ غَيْرُ نَامٍ وَكِتَابٌ فِي أَحْكَامِ الْكُفَّارِ بِأَقْسَامِهِمْ

قبل الاسلام وبعده ورساله في نفي كون الكتب الاربعه  
 قطعيه الصدور من المعصوم كما هو مذهب الاخباريين  
 و مسائل اخرى في ضمنه ورساله في مباحث الالفاظ من  
 الاصول ورساله في ان القضاء بالامر الاول ورساله في  
 تحقيق القول بالاجتهاد والتقليد وبعض مسائل الفقه ايضا  
 ورساله في جواز تقليد غير الاطلم وبعض مسائل الفقه ايضا  
 ورساله في بيان حقيقه العقل والروح والنفس بمراتبها  
 ورساله في معنى الامكان والعلم والمشيئه وغيرها والرساله  
 الخاقانيه في جواب مسئلة الخاقان فتح على شاه من سير  
 افضلية القائم من الائمة الثمانية ورساله في شرح علم الصناعات  
 والفلسفة واطوارها واحوالها ورساله اخرى في شرح  
 آيات الشيخ علي بن عبد الله بن فارس في علم الصناعات  
 ورسالتان في بيان علم الحروف والجفر وانحاء البسط  
 والتكسير في معرفة ميزان الحروف ورساله في جواب سؤوال  
 بعض السارفين ان المصلح حين يقول اياك نعبد واياك  
 نستعين كيف يقصد المخاطب بها وبغيرها من الضمائر  
 الراجعة اليه تعالى وبيان ان المخاطب انما هو ذاته  
 الاقدس ورساله في الهداية واحكام اللوحين ورساله في  
 شرح سورة التوحيد ورساله في كيفية السير والسلوك الموصولين  
 الى درجات القرب والزلفى وكتاب جواب المسائل النبوية

التي سئلتها عنه الشيخ عبد علي النوبختي وهو كبير جـ  
 تتضمن تطبيق الباطن مع الظاهر وتحقيق القول بالانسان  
 الكبير والصغير بل وبيان كثير من مراتب العرفان والسرور  
 على فرق الصوفية الباطلة وبيان الطريقة الحقة والكشف  
 عن المورالم الخمسة وتفسير الحروف المقطعة في فواتح  
 السور وغير ذلك من مفضلات الكتاب والسنة ورسالته  
 سماها حديث النفس الى حضرة القدس في الممارف الخمسين  
 وكتاب الجنة والنار وتفاصيل احكامها ورساله في حجية  
 الاجماع وحجية احكامه السبعة وحجية الشهرة وكتاب  
 اسرار الصلاة ومختصر في الدعاء وشرح علي بحث حكيم  
 ذي الراسين من كتاب كشف الغطاء ورساله الشاه ورساله  
 الحيدرية في الفروع الفقهية ومختصر منها في الطهارة والصلاة  
 والمسائل القطبية والمقالة الصوفية ورساله في اصول الدين  
 بالفارسية التي تمام مائة رسالة وكتاب في اجوبة المسائل  
 من كل باب تخرج بتفصيلها من وضع كاتبنا هذا... علامه  
 خوانساري اين كتاب را كه ذكر شد از حضرت شيخ احمد  
 اسم برده كه ملاحظه فرموديد و ميگويد كه تفصيل بيشتري از اين  
 درباره كتب شيخ از حوصله كتاب ما (روضات الجنات) خارج  
 است .

باري قسمتي از كتب و رسائل شيخ در جوامع الكلم جمع آوري -

شده و بطبع رسیده و کتاب شرح زیاره و شرح عرشیه و مشاعر  
و شرح الفوائد شیخ نیز بطبع رسیده و بسیاری از آثارش نیز  
بطبع نرسیده است و بعضی آثار او را از صد جلد بیشتر  
دانسته اند .

مطلب چهارم - بشارات شیخ :

در بیسانات و آثار شیخ مرحوم بشارات ظهور موعود  
بطحور رمز و اشاره بیان شده که لا یَعْرِفُهُ إِلَّا الْفَارِقُونَ از جمله  
در رساله رشتیه در جواب سئوال سائل از حُجَّة ع و وجودش  
در هورقلبا میفرماید که هر حَسَب آثار و اخبار و آیات قرآن  
مجید ایام الله سه روز است و از این سه روز تعبیر به دنیا  
و اُولی و اُخری شده است مقصود از دنیا همین نشأه دنیا است  
که همه در آن هستیم و مقصود از اُولی دوره قیام و رجعت  
آن حضرت و ائمه اطهار است و مقصود از اُخری قیام قیامت  
کهبری است بعد میفرماید " فَإِذَا انْتَهَتْ الدُّنْيَا كَانَ آخِرُ  
دَقِيقَةٍ مِنْهَا أَوْلَ دَقِيقَةٍ مِنَ الْأُولَى وَإِنَّ ذَلِكَ إِشَارَةٌ عَلَى ع  
فِي خُطْبَتِهِ بِقَوْلِهِ ع أَنَا الْوَاقِعُ بَيْنَ الطُّنْجَانِ وَهُمَا خَلِيجَانِ  
وَفِي الْأَسْمَاءِ الْمُبَارَكِ الْعَرُوفِيِّ عَنْهُمْ وَهُوَ هَذَا : الْحَوْلَةُ



الْوَاوُ الْمُنْكَسِرُ هُوَ الْقَائِمُ ع فَكُونَهُ مِنْكُمْ إِشَارَةٌ إِلَى رَجُوعِهِ وَكُونَهُ  
وَأَوَّ إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّ صُورَتَهَا هَكَذَا وَأَوَّ الْوَاوُ الْأُولَى إِشَارَةٌ

إِلَى السَّتَةِ الْأَيَّامِ الَّتِي خُلِقَتْ فِيهَا الدُّنْيَا وَالْوَاوُ الثَّانِيَّةُ  
إِشَارَةٌ إِلَى الْأَيَّامِ الَّتِي خُلِقَتْ فِيهَا الْأُولَى وَالْأَلِفُ بَيْنَهُمَا  
إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بَيْنَ الْأُولَى وَالذُّنْيَا اللَّتَيْنِ هُمَا  
الْخَلِيجَانِ وَالطُّنْجَانِ وَالطُّنْجُ هُوَ النَّهْرُ فَالْقَائِمُ يَرْجِعُ  
فِي الْأُولَى . . . الخ

شرح این قسمت در الواح مبارکه جمالقدم جل جلاله نساقل  
شده که در ریحیق مختوم جلد اول در ذیل کلمه سِرِّ التَّنْكِيسِ  
نوشته ام و نیز از جمله بشارات و رموز شیخ نسبت بظهور  
قائم موعود مکتوبی است بزمز نوشته و در آخر کتاب شرح  
الفوائد آن را مندرج ساخته و صورت آن را جمالقدم جل  
جلاله در آخر لوح مبارك قناع دج فرموده اند و از حجاج  
کریم خان که مدعی مقام رکن رابعی بود خواستند که اگر  
میتواند آن را شرح کند و گرنه از ساحت اقدس درخواست  
نماید تا شرح آن را برای او بفرستند و من در ریحیق مختوم  
جلد اول در ذیل سِرِّ التَّنْكِيسِ قسمتی از آن را که راجع بسمه  
بشارت ظهور و شامل سال ظهور حضرت رب اعلی جل جلاله  
است با شرح آن نگاشته ام مراجعه فرمائید .

و از جمله بشارات آنست که مرحوم سید کاظم رشتی در کتاب  
دلیل المتحیرین آن را از قول شیخ مرحوم نوشته که  
در جواب نامه سید کاظم فرمودند لا يَهْدِي لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ مَقَرِّ

وَلِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَفْرَقٍ وَلَا يَجُوزُ الْإِفْصَاحُ بِالتَّعْيِينِ وَالتَّمَلُّقِ  
 نَبَأًا بَعْدَ حِينٍ که بشارت بظهور حضرت اعلی و سنه تسع  
 و قیام جمالقدم جل جلاله است و این جمله در تاریخ نبیل  
 مسطور است و زساله دلیل المتحیرین که اصلاً بعربی است  
 و یکی از شاگردان سید کاظم آن را بفارسی ترجمه کرده  
 امروز چاپ شده و در همه جا موجود است و از جمله بشارات  
 شرحی است که جناب شیخ در یزد به یکی از خواص خود  
 فرمود و شرح آن را در فصل اول تاریخ نبیل زرنندی که  
 ترجمه فارسی آن تلخیص این عهد است موجود و در دسترس  
 همه هست ، در رساله قطیفیه تصریح فرموده که مقصود از  
 ساعت در قرآن قیام قائم است و در رساله عصمه الرجعه  
 تصریح فرموده که قائم با امر جدید ظاهر میشود و بر اثر  
 انقلابات و مخالفت مردم با امرالله نه عشر مردم زمین هلاک  
 میشوند و علامات ظهور را از قول حضرت رسول در حدیث  
 سلمان نقل فرموده است و نیز در عصمه الرجعه بیان حضرت  
 امیر را که فرموده هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا رَاحَتُهَا  
 قائم تفسیر فرموده است و آیه اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا رَاحَتُهَا  
 آن حضرت تفسیر کرده و حدیث یَسْتَخْفِي النَّاسُ بِنُورِهِ عَنْ  
 نُورِ الشَّمْسِ را ذکر کرده و اینکه حسین ع متصدی دفن قائم  
 خواهد شد نیز ذکر فرموده و آیه اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

را بقیام قائم تفسیر کرده و اینکه قائم با امر جدید ظاهر  
 میشود تصریح فرموده و حدیث يَهْبِطُ الْجَبَارُ فِي ظِلِّ الْغَمَامِ  
 را ذکر کرده و تصریح میکند که از قیام قائم تا وفات و مرگ  
 قائم نوزده سال است ( یعنی از آغاز قیام آن حضرت تا  
 انتهای سنین مهلت که خاتمه سنین واحد و آغاز سنه  
 شانزدهمین است ) و ذکر فرموده که مَفَاذٌ وَمِصْدَاقٌ آیه قرآنیه  
 لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كَيْفَ دَرَّوْرُهُ ظَهْرًا قَائِمٌ تَحَقُّقٌ خَوَاهِدُ  
 بِإِثْبَاتٍ وَبِرَّارُهُ رَجَعَتْ قَائِمٌ دَرَّوْرُهُ قَطِيفِيَّةٌ سَخْنٌ كَفْتَةٌ  
 و از این قبیل بسیار است که باید به اصل کتیب شیخ مراجعه  
 کرد و اگر کسی با اصطلاحات حضرت شیخ مطلع نباشد بطور  
 یقین از فرمایشات او چیزی نخواهد فهمید لَاحِقَاتُهَا  
 الْمُطَهَّرُونَ .

حضرت اعلی جل ذکره در دلائل السبعه در باره بشارات  
 شیخ میفرمایند : وَ مِنْ جُمْلَةِ كَلِمَاتِي اسْتِ که جناب مسلا  
 عهد الخالق ذکر نموده اند از قول مرفوع شیخ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ  
 یکی آنکه دعا کنید که در اوائل ظهور و رجعت نباشید  
 که گفته بسیار میباشد و یکی آنکه هر کس در سنه شصت  
 تا شصت و هفت بماند امور غریب مشاهده مینماید و کدام امر  
 عجایب و غرایب را از نفس ظهور بالاتر است . . . که  
 خداوند نفسی را ظاهر فرماید از برای نصرت این ظهور که

آنها بفطرت تکلم نماید بلا آنکه تعلیم گرفته باشد . و نیز  
 میفرمایند قوله تعالی : و آنچه از مرفوع شیخ اعلی الله درجه  
 اصحابی که از او شنیده اند نقل میکنند . . . چنانچه  
 به مرفوع سید نوشته بودند بخط خود لا بُدَ لِهَذَا الْأَمْرِ  
 مِنْ مَقَرٍّ وَ الْكُلِّ نَبَأٌ مُسْتَقَرٌّ وَ لَا يَحْسُنُ الْجَوَابُ بِالتَّعْبِيرِ  
 وَ سَتَعَلَمَنَّ كِتَابَهُ بَعْدَ حِينٍ . . . انتهى .

جمالقدم جل جلاله در کتاب بدیع بیانی میفرمایند باین مضمون  
 که مرحوم شیخ احمد احسائی یکی از تجّار که ارادتش بشیخ  
 داشت فرمود " سلام مرا به سید باب برسان " آن شخص  
 متحیر بود که مقصود شیخ چه بود تا وقتی که ظهور حضرت  
 باب واقع شد و آن شخص بحقیقت مقصود شیخ پی برد و ابلاغ  
 سلام شیخ را به محضر مبارک حضرت اعلی جل ذکره نمود  
 برای اطلاع بکتاب بدیع مراجعه شود .

مطلب پنجم - جناب سید کاظم رشتی

شرح احوال سید کاظم رشتی را نبیل زرنندی در تاریخ  
 خود نوشته و در تلخیص تاریخ نبیل من بفارسی آنرا نوشتام  
 مرحوم مدرس تبریزی در کتاب ریحانة الادب در باره سید  
 مرحوم چنین نوشته است : قوله سید کاظم بن قاسم حسینی  
 گیلانی رشتی مهاجری از علمای اواسط قرن سیزدهم هجرت  
 و از اکابر تلامذه شیخ احمد احسائی است که بعد از وفات

استاد خود نایب مناب او بود و در تمام مراتب دینی مرجع  
 و بهشوای سلسله شیخیه بود ، تألیفات بسیاری دارد . . . . .  
 سهم قسمتی از تألیفات سید را مینویسد از قبیل کتابهای  
 أسرار الحج و أسرار الشهادة و أسرار العبادة و رساله  
 اسم اعظم و تحقیق ما يتعلق به و اصول الدین و رساله  
 بهبهانیه و رساله تهذیب النفس و اخلاص العمل و ترجمه  
 کتاب حیات النفس شیخ احمد احسائی بفارسی و رساله  
 جواب الاسئلة التوحیدیه و جوابات الاسئلة الدهلویه  
 و جوابات الاسئلة الشفیعیه و رساله حجة البالغه و دلیل  
 المتحیرین و شرح خطبه طنجیه و شرح دعای سمات و کتاب  
 شرح قصیده لامیه عبد الباقي عمري در مدح حضرت موسی بن  
 جعفر و رساله علم الاخلاق والسلوك و رساله اللوامع  
 الحسینیة و رساله الحجة الدامغة و کتاب مقامات العارفين  
 بعد میگوید " سید در سال هزار و دوست و پنجاه و نه  
 قمری ( ۱۲۵۱ ) وفات یافت و جمله " غاب نور " ماده تاریخ  
 اوست . انتهى

علامه خوانساری در روّضات الجنات در ذیل ترجمه حضرت  
 شیخ احمد احسائی بملو مقام سید کاظم رشتی تصریح نموده  
 و او را به القاب عالیه ستوده و از جمله فرموده است قوله  
 ره . . . . . تلميذ العزیز و قدوة ارباب الفهم و التعمیر

بَلْ قَرَّةٌ عَيْنِهِ الزَّاهِرَةُ وَقُوَّةٌ لِقَلْبِهِ الْبَاهِرَةُ الْفَاخِرَةُ بَلْ حَلِيفَةُ نَفْسِي  
 شَدَائِدٌ وَمَحَنَةٌ وَمَنْ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْقَمِيصِ عَلَى بَدَنِهِ اعْنَى السَّيِّدِ  
 الْفَاضِلِ الْجَامِعِ الْبَارِعِ الْجَلِيلِ الْحَازِمِ سَلِيلِ الْأَجَلَةِ السَّادَةِ  
 الْقَادَةِ الْأَفَاخِمِ الْأَعَاظِمِ ابْنِ الْأَمِيرِ سَيِّدِ قَاسِمِ الْحُسَيْنِيِّ الْجِيلَانِيِّ  
 الرَّشْتِيِّ الْحَاجِّ سَيِّدِ كَاطِمِ النَّائِبِ فِي الْأُمُورِ مِنْهُ (الشيخ احمد)  
 وَإِمَامِ أَصْحَابِهِ الْمُقْتَدِرِينَ بِهِ بِالْحَائِثِ الْمُطَهَّرِ الشَّرِيفِ (كربلا)  
 إِلَى كَرَامَتِنَا هَذَا صَاحِبِ اللِّوَامِ الْحُسَيْنِيَّةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ  
 وَالْحُجَّةِ الدَامِغَةِ وَمَقَامَاتِ الْعَارِفِينَ وَأَسْرَارِ الشَّهَادَةِ وَكِتَابِ  
 أَسْرَارِ الْعِبَادَاتِ وَوَسْطِ دُعَاءِ السَّمَاتِ وَوَسْطِ الْقَصِيدَةِ الْبَاهِيَّةِ  
 مِنْ شُدُورِ الذَّهَبِ وَاللَّامِيَّةِ فِي مَدْحِ الْكَاطِمِ ع وَكِتَابِ فَنِّي  
 شَرَحِ الْكَلِمَاتِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى فَخْرِ الدِّينِ الرَّازِيِّ فِي التَّوْحِيدِ  
 وَكِتَابِ عِلْمِ الْأَخْلَاقِ وَالسُّلُوكِ وَالرِّسَالَةِ فِي أَجْوِبَةِ الْمَسَائِلِ  
 الَّتِي أَتَتْ إِلَيْهِ مِنْ بَعْضِ الْعُلَمَاءِ فِي مَرَاتِبِ التَّوْحِيدِ إِلَى غَيْرِ  
 ذَلِكَ مِنَ الرَّسَائِلِ فِي أَجْوِبَةِ الْمَسَائِلِ وَغَيْرِهَا الَّتِي تَقْرُبُ مِائَةَ  
 وَخَمْسِينَ ( ۱۵۰ ) رِسَالَةً مُنْفَرَدَةً كَمَا اسْتَفِيدَ مِنْ فِهْرَسْتِ  
 نَفْسِهِ لَهَا فِي كِتَابِهِ الْأَخْرَجِ الْمُسَمَّى بِدَلِيلِ الْمُتَحَرِّرِينَ وَارْتِشَادِ  
 الْمُسْتَرْشِدِينَ ... انتهى .

این بود اظهارات صاحب روضات الجنات در باره مرحوم  
 حضرت سید رشتی و مولفات و کتب آن بزرگوار که قریب  
 یکصد و پنجاه تألیف بوده است . مرحوم سید کاظم در دوره

حیات خود رنج بسیار دیده و محنت بی شمار از مخالفین  
 و اعداء خود تحمل فرموده و مدت قریب هیجده سنه بمسجد  
 از وفات شیخ احمد زمام امور روحانی شیخیه را در دست  
 داشته و آنان را برای یوم ظهور موعود بزرگوار تهیت فرموده  
 است بشرحی که در تاریخ نپیل مسطور است پسر سید کاظم  
 رشتی موسوم به سید احمد بعد از پدر بضررب خنجر یکی  
 از مسلمانان بالاسری که مخالف شیخیه هستند بقتل رسید  
 و شرح این داستان را اعتماد السلطنه در کتاب المائت  
 و الآثار خود ذکر کرده است ، پسر سید احمد مرحوم موسوم  
 به سید قاسم بود که تا چندی قبل حیات داشت ولی شهرت  
 نداشت .

علامه ششم ... بشارات سید رشتی :

من در اینجا بیانات مبارکه حضرت رب اعلی جل اسمه  
 الاعلی را که در باره بشارات سید مرحوم در باره ظهور مبارک  
 فرموده ذکر کرده اند درج میکنم . اغلب بشارات سید در باره  
 امرالله در شرح قصیده وارد شده و طالبین باید بآن کتاب  
 مراجعه کنند .

حضرت رب اعلی جل ذکره الاعلی در توقیع منبعی که در تفسیر  
 دعاء زمان الغیبه از قلم مبارک نازل شده در باره بشارات  
 امرالله میفرمایند قوله تعالی :



"وَلَمَّا كَانَ الدَّهْرُ انزَلَنِي وَإِنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ إِلَيَّ الْمَعْرُوفِ  
 بِالذِّكْرِ أَذْكَرُ فِي ذَلِكَ الْبَابِ شَهَادَةً لِحَقِّي فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ  
 فَأَوْلَىٰ بِهِمْ أَحْمَدُ الْأَحْسَابِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَيْثُ قَدْ سَلْتُمْ  
 عَلَيَّ فِي حَيَاتِهِ فِي سَبِيلِ الْحَجِّ بِرَجُلٍ تَاجِرٍ مِنْ أَهْلِ إِصْفَهَانَ  
 الْمَعْرُوفِ بِجَرَفَادٍ قَانِي حَيْثُ قَدْ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنَ الْأَذْكَيَاءِ  
 بَعْدَ مَا كَتَبَ فِي إِشَارَاتِ كَلَامِهِ ( إين مسئله را جمال مبارک  
 هم در کتاب بدیع بتفصیل ذکر فرموده اند که شیخ احسانی  
 بتاجر مزبور فرمودند چون بخدمت حضرت باب رسیدی سلام  
 مرا به آن حضرت برسان ( . . . ) وَالثَّانِي مِنْهُمْ كَاطِمٌ سَلَامٌ  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ وَلَوْ كَانَ مَيِّتًا وَلَكِنْ حَيٌّ عِنْدِي قَدْ كَتَبَ فِيْسِي  
 شَرْحَ الْقَصِيدَةِ وَغَيْرَهُ ذَكَرَ ذَلِكَ الْأَمْرَ وَكَفَىٰ بِهِ مِنْ اسْتِظْهَارِ  
 وَاهْتِدَىٰ كَدِيلًا . . . قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي شَرْحِ الْقَصِيدَةِ  
 فِي أَوَّلِ خُطْبَتِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ السَّنْدِي  
 طَرِيزِ دِيهَاجِ الْكِنُونَةِ بِسِيرِ الْهَيْئُونَهِ بِطَرَاكِ النُّقْطَةِ الْهَيَّاوَرِيهِ  
 فِيهَا الْهَاءُ بِالْأَلْفِ بِإِشْبَاعٍ وَلَا أَنْشِقَاقٍ وَدَارَتْ بِأَرْكَانِهَا  
 عَلَيَّ نَفْسِيَا فَبَرَزَتْ دِيهَاجَهُ عُنْوَانِ الْأَزْلِ فَلَاحَ عَنْهَا الطَّرَاوُزُ  
 الْأَوَّلُ بِاسْتِنطَاقِ الْكَافِ بِإِتْتِلَافٍ وَوَفَاقٍ وَتَثَلَّثَتْ فَتَكَهَّمَتْ  
 وَتَذَوَّتَتْ فَتَمَّ بِهَا نَظْمُ الْكَلِمَةِ الَّتِي هِيَ الْأَصْلُ فِي الْإِسْتِشْقَاقِ  
 وَهِيَ اثْنَتَانِ فَمَرَزْنَا بِثَالِثِ ثَلَاثَةِ الْأَصْلِ وَأَرْحَمَهُ الْفَرُّوعُ  
 فَتَسَبَّحَتْ فَكَانَتْ مَطْلَعُ قَصَائِدِ دِيوَانِ الْكُونِ بِظُهُورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

عِنْدَ الْإِنشَاءِ وَالْإِسْتِنطَاقِ فَانْتَضَمَتْ وَانْتَشَرَتْ وَاخْتَلَفَتْ وَاقْتَلَفَتْ  
 وَاجْتَمَعَتْ وَتَفَرَّقَتْ وَتَفَصَّلَتْ فَطَلَبْتُ بِهِ الْأَسَاقِ . . . وَفِيهِ فِيْسِي  
 فِي الْمَوْضِعِ أَمْثَالُ تِلْكَ الْإِشَارَاتِ كَثِيرَةٌ كَمَا عِنْدَ ذِكْرِ قَصِيدَتِهِ  
 بِالصِّيَالِ وَغَيْرِهِ كَقَوْلِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عِنْدَ شَرْحِهِ قَدْ سَبَّحُوا  
 دَقِيقَةً أُنَيْقَةً مُخْفِيَةً إِلَّا مِنَ الْمَارِفِينَ الْكَامِلِينَ مَطْوِيَةً الْأَعْيُنِ  
 صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وَهِيَ أَنَّ الْقَوْمَ حَمَلَةَ السِّتْرِ وَالْحِجَابِ وَالْأَعْلَامِ  
 لَمَّا وَصَلُوا إِلَيَّ بِبَابِ ذَلِكَ الْجَنَابِ سَبَّحُوا إِشَارَةً إِلَيَّ مَا قَالَ عَلِيُّ  
 بْنُ مُحَمَّدِ الْهَارِثِيِّ الْعَسْكَرِيُّ عَ إِذَا مَرَرْتَ بِالْبَابِ تَقَفْ وَأَشْهَدْ  
 الشَّهَادَتَيْنِ فَإِنَّ بَابَ اللَّهِ لَا يُحْرَفُ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ عِنْدَهُ فَسَيَانَ  
 ذَكَرَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَهُوَ الْبَابُ وَالذَّلِيلُ وَالْجَنَابُ وَالسَّبِيلُ وَإِنْ لَمْ  
 يُذَكَرْ لِلَّهِ وَلَا أَسْمُهُ وَلَا صِفَتُهُ عِنْدَهُ فَلَيْسَ ذَلِكَ الْبَابُ بِبَابِ اللَّهِ  
 وَلَا ذَلِكَ الْجَنَابُ جَنَابُهُ وَفِيهِ وَفِي آخِرِهِ وَالْبَلْبَلُ الْمَفْسُورُ  
 عَلَيَّ هَذَا الْغُصْنُ هُوَ الرُّوحُ الْمَلَكُوتِيَّةُ الْإِلَهِوتِيَّةُ الْإِيَّاهُ  
 الْكُبْرَى اللِّسَانُ الْقَاطِلُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ فَلَمْ يَزَلْ يَخْرُجُ بِالْحُسْنِ  
 لَا كَيْفَ لَهُ وَلَا إِشَارَةً بِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ  
 لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَعَلَى الْغُصْنِ الْأَوَّلِ  
 حَامِلُ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ وَالذِّكْرُ الْأَجَلُ الْأَعْلَى  
 فَلَمَّا خَرَجَ بِالذِّكْرِ الْجَلِيِّ الَّذِي هُوَ الْخَفِيُّ الَّذِي هُوَ الْأَخْفَى  
 بِمَا كَيْفٍ وَلَا إِشَارَةً . . . الخ انتهى .  
 و در کتاب دلائل سبعة در باره بشارات سید مرحوم میفرمایند

قوله تعالى : اِمَارَاتِ اِيْن ظَهْرًا لَا يَحْصِيْ اَسْت . . . مرفوع  
 سيد . . . مكرر ميفرودند نعى خواهيد كه من بروم و حـق  
 ظاهر گردد و كلماتی كه هم در سفر آخر از ايشان ظاهر  
 شده آنهائی كه خود شنیده اند ناقلند . . . انتهى  
 و نیز سيد كاظم رشتی ره در شرح القصيده بشارت داده و  
 بنيانش مفصل است و حضرت ابوالفضائل عين آن را از شرح  
 القصيده نقل فرموده و در كتاب الفرائد مندرج ساخته  
 مرحوم سيد در ذيل بيت :

بِضَجِيْعِ حَضْرَتِكَ الْجَوَادِ مُحَمَّدٍ

وَ حَفِيْدُهَا وَ هُوَ اِمَامُ الْاَنْضَالِ  
 بيايى مفصل ميفرمايد قوله ره وَ مِنْ عَهْدِ النَّبِيِّ ص فِيْ  
 رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ كَانَ يَظْهَرُ مِنْ بُرُوجِ الْاَحْكَامِ الْمُنَاسِبَةِ  
 لِذَلِكَ الْمَقَامِ وَ لَمَّا كَانَ مَبْدَأُ الْقَوْمِ كَانَتْ الشَّرِيْعَةُ لظُهُورِ  
 الْاَحْكَامِ بِالظُّوَاهِرِ وَ الْمُرُوجِ فِي رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ كَانَ يَكْرُجُ  
 الشَّرِيْعَةُ عَلَى مُقْتَضَى ظُوَاهِرِ الرَّعِيَّةِ . . . اِلَى قَوْلِهِ . . . وَ لَمَّا  
 كَانَ كُلُّ مَقَامٍ اِنَّمَا يَكْمُلُ فِي سِتَّةِ اَطْوَارٍ كَمَا بَيَّنَّاهَا سَابِقًا  
 كَانَتْ الْاَحْكَامُ الظَّاهِرِيَّةُ الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ اسْمِ مُحَمَّدٍ  
 اِنَّمَا يَتِمُّ فِي الْاِثْنَيْ عَشَرَ مِائَةً فِي كُلِّ مِائَةٍ مِنْ بُرُوجِ الْاَحْكَامِ  
 وَ يَبِيْنُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يُظْهِرُ مَا كَانَ مَخْفِيًّا وَ يَفْصِلُ مَا كَانَ  
 مُجْمَلًا فِي الْمِائَةِ السَّابِقَةِ وَ يَبِيْنُ مَا كَانَ مُبْهَمًا فِيهَا وَ بِالْجُمْلَةِ

فَذَلِكَ الْعَالَمُ الْكَامِلُ وَ الْفَاضِلُ الْفَاضِلُ يَرُوى غُصْنُ الشَّرِيْعَةِ  
 وَ يَخْضُرُ هُوًّا هَا اِلَى اَنْ يَبْلُغَ الْكِتَابُ اَجَلَهُ وَ تَمَّ تَمَامُ الْمِائَةِ الثَّانِيَةِ  
 عَشْرَةَ وَ اِذَا ظَهَرَ بَعْضُ الْكَامِلِيْنَ وَ اَظْهَرَ بَعْضُ الْبُؤَاتِنِ لِلْبِالِغِيْنَ  
 الْوَاصِلِيْنَ كَانَ مَخْفِيًّا وَ تِلْكَ الْمَطَالِبُ كَانَتْ مَطْوِيَّةً كَمَا فَعَلَهُ  
 الشَّيْخُ الْاَكْبَرُ وَ حَمَلَ حَقَائِقَ الْمَطَالِبِ وَ قَرَنَهَا تَحْتَ الْاَلْفَاظِ  
 وَ الْمِثَارَاتِ وَ اَوْدَعَ تِلْكَ الدُّرَرَ الْمَكْنُونَةَ فِيْ اَصْدَافِ الْاَشَارَاتِ  
 حَتَّى يَكُوْنَ هَوْنًا لِمَنْ يَرُوجُهَا وَ تَدْخِيْرَةً لِمَنْ يَبْرُجُهَا وَ يَتَقَبَّضُ  
 بِهَا فَلَمَّا تَمَّتِ الْمِائَةُ الثَّانِيَةُ عَشْرَةَ وَ تَمَّتِ الدُّوْرَةُ الْاُولَى الْعَمَلِيَّةُ  
 بِالظُّوَاهِرِ بِشَمْسِ النُّبُوَّةِ وَ الْاِثْنَيْ عَشْرَةَ دُوْرَةَ لِقَمْرِ الْوَلَايَةِ  
 مِنْ حَيْثُ التَّهْمِيَّةُ قَمَّتِ الدُّوْرَةَ وَ تَمَّ مَقْتَضِيَّاتُهَا وَ الْكِرَّةُ الثَّانِيَّةُ  
 وَ الدُّوْرَةُ الْاُخْرَى لِيَمَانِ اَحْكَامِ ظُهُورِ الْبُؤَاتِنِ وَ الْاَسْتِرَارِ  
 الْمَخْفِيَّاتِ الْمَخْپِيَّاتِ تَحْتَ الْحُجُبِ وَ الْاَسْتِرَارِ . . . فَلَمَّا تَمَّتْ  
 الدُّوْرَةُ الْاُولَى لِشَمْسِ النُّبُوَّةِ الَّتِي هِيَ مُتَعَلِّقَةٌ بِشَرِيْعَةِ الظُّوَاهِرِ  
 الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ اسْمِ مُحَمَّدٍ اَتَتْ الدُّوْرَةُ الثَّانِيَةَ . . .  
 فَكَانَتْ هَذِهِ الدُّوْرَةُ الثَّانِيَةُ فِيْهَا اسْمُ رَسُوْلِ اللهِ الَّذِي فِيْ  
 السَّمَاءِ هُوَ اَحْمَدُ فَكَانَ الْعُرُوجُ وَ الرَّئِيْسُ فِي رَأْسِ هَذِهِ الْمِائَةِ  
 الْمُسَمَّى بِاَحْمَدٍ وَ لَا يُمْكِنُ اَنْ يَكُوْنَ مِنْ اَعْدَابِ اَرْضٍ وَ اَحْسَنُ  
 هَرَاءٍ وَ لَوْ اَرَدْنَا نَبِيْنَ خُصُوْصِيَّاتِ مَكَائِيْهِ وَ زَمَانِهِ وَ سِنِّيَّتِهِ  
 وَ اسْتِقَامَةِ بَدَنِهِ وَ سَائِرِ اَحْوَالِهِ بِالرَّهْمَانِ الْعَقْلِيِّ وَ السُّذُوْقِ  
 الْوَجْدَانِيِّ لَفَعَلْتُمْ وَلَكِنَّهُ يَطُوْلُ بِذِكْرِ الْكَلَامِ وَ اِنْ كَانَتْ

فَائِدَتُهُ عَامَةٌ وَنَفْعُهُ شَامِلٌ لِكُنُوسِ فِي ضَيْقِ الْمَجَالِ وَتَهْلِيلِ  
 الْهَالِ وَابْتِلَافِي بِمُقَاسَاةِ الْأَنْزَالِ وَكَابِدَةِ أَنْبِيَاءِ الْجُمْهُورِ  
 فَلَا يَمَعْنِي الْآنَ شَرْحُ هَذِهِ الْأَحْوَالِ فَلَوْ أَمَدَّنِي اللَّهُ بِالْبَقَاءِ  
 وَكَشَفَ حُضِّي بِمَنْهٍ وَكَرَمَهُ هَذِهِ الْأَلْوَاءِ أَكْتُبُ رِسَالَةً مُنْفَرِدَةً أَبْيِّنُ  
 فِيهَا رُفِيسَ هَذِهِ الْمِثَّةِ أَيْ الْبَاءِ الثَّلَاثَةَ عَشَرَ الَّتِي نَحْنُ فِيهَا  
 وَهِيَ الْأَلْفُ وَمِائَتَانِ وَسَبْعَةٌ وَخَمْسُونَ ( ۱۲۵۲ ) مِنْ الْبَهْرَةِ  
 النَّبَوِيَّةِ وَأَشْرَحُ أَحْوَالَهُ وَأَبْيِّنُ صِفَاتِهِ وَأَزِيحُ جَمِيعَ الْأَشْكَالِ وَ  
 أَنَّهُ لَمْ رَجِعْ الْوَاجِبُ عَلَيْهِ بَيَانُ تِلْكَ الْمَطَالِبِ وَالْإِشَارَاتِ وَالْحَمْدُ  
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَهَذَا الْأَمْرُ وَإِنْ وَقَعَ وَهَذَا الْعَالَمُ وَإِنْ -  
 وَجِدَ لِكِنَّهُ لَمْ يُمْكِنَ إِظْهَارُ مَطَالِبِهِ وَلَا إِتْشَاءُ مَقَامَاتِ عُلُومِهِ بِرُجْحِهِ  
 بَيَانَاتِ مَهَارِكِهِ مَزْبُورَةٍ رَأَى مَقَامِي كَهَ حَضْرَتِ أَبِي الْفَضَائِلِ  
 دَرِ فَرَاغِدِ نَقْلِ كَرْدِهْ اَنْدَ اَزْ اَنْ كِتَابِ نَقْلِ نَعُودِهْ وَ مَا بَقِي  
 رَا تَرْجَمِهْ مِيْنَمَايِدِ دَرِ فَرَاغِدِ ص ۵۷۸ دَرِ بَيَانِ مَطَالِبِ  
 مَزْبُورِهْ مِيْفَرْمَايِدِ " وَ اَزْ عَهْدِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ ص دَرِ سَرِ هَرِ صَدِ  
 سَالِ ظَاهِرِ مِيْشِدِ نَفْسِي كَهْ مَرُوجِ اِحْكَامِ مَنَاسِبِهْ بَايْنِ مَقَامِ بَاشِدِ  
 زِيْرَا كَهْ مَبْدَاً قَوْسِ بَرَايِ تَهْيِيْتِ بَا اِحْكَامِ ظَاهِرِيهْ بُوْدِ وَ لِهَذَا  
 اَنْ مَرُوجِ اِحْكَامِ رَا مَنَاسِبِ ظَوَاهِرِ رَعِيْتِ تَرْوِيحِ مِيْنَعُوْدِ تَا اَنْكِهْ  
 فَرَمُوْدِهْ وَ چُوْنِ هَرِ مَقَامِي چِنَانِكِهْ دَرِ سَابِقِ بَيَانِ نَعُودِ يَمِ  
 دَرِ شِشْ اَطْوَارِ تَكْمِيْلِ مِيْ يَابِدِ لَذَا اِحْكَامِ ظَاهِرِيهْ كَهْ مَقْتَضَايِ  
 ظَهْرِ اسْمِ مُحَمَّدِ بُوْدِ دَرِ دَوَاذِمِهْ مَاهِ تَكْمِيْلِ يَابِتِ وَ دَرِ هَرِ

ماه مروجی که احکام را ترویج دهد و حلال و حرام را بیان فرماید  
 و مخفیات را ظاهر کند و مجملات ماه سابقه را تفصیل دهد  
 و مبهمات آن قرن را بیان نماید ظاهر شد و بالجمله این عالم  
 عامل و فاضل فاضل فضل شریعت را سیراب می نمود و آن را -  
 نضرت و طراوت می بخشید تا آنکه اجل کتاب سرآمد و قرن  
 دوازدهم تمام گردید در این حال بعضی از کاملین ظهور  
 نمودند و پاره از بواطن مخفی و مطالب مطوبه را از برای  
 بالغین و واصلین ظاهر فرمودند چنانکه شیخ اکبر ( یعنی  
 حضرت شیخ احساسی قدس الله تشریفاته ) باین نکته عامل  
 شد و حقایق مطالب را تحت الفاظ و عبارات مخزون داشت  
 و در مکتوبه را در اصداف اشارات و دیعه گذاشت تا برای  
 مروجین آن معاوضی باشد و برای ظاهر کنندگان آن ذخیره  
 و قوتی گردد پس چون صد سال دوازدهمی سرآمد و دوره  
 اولی که متعلق بظواهر بود از برای شمس نبوت و دوازده دوره  
 بالتبع از برای قمر ولایت بانجام رسید لهذا دوره اولی تمام  
 شد و مقتضیات آن دوره نیز انقضا یافت و کرة ثانیه و دوره -  
 اجری از برای ظهور بواطن و اسرار است و بروز حقائق  
 مخبیه تحت حجب و استار ( مقصود حضرت سید قدس الله  
 روحه ظهور بطون آیات قرآن و سایر صحف سماویه است  
 که ترقی عقول بشر و تقدم نوع انسان و بروز و ظهور نتایج

آن در عالم ظاهر تابع کشف این معانی و ظهور این مفاهیم بود و آن بحکم آیه کریمه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي سُرُّ تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ وَأَيُّهُ مَبَارَكَةٌ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَا لَمَّا بَأْتَاهُمْ تَأْوِيلَهُ چنانکه سابقاً مفصلاً و مشروحاً ذکر شد موقوف به ظهور قائم آل محمد و قیام روح الله جلّ ذکرهما و عز اسمهما . . . پس چون دوره اولی شمس نبوت که متعلق به ظواهر بود باقتضای اسم محمد سرآمد دوره ثانیه شمس نبوت که متعلق است به تربیت بواطن فرا رسید . . . و در این دوره - اسم رسول الله ص همان اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود چنانکه اسم مروج این باب آخری نیز احمد بود و ناچار است که صاحب دوره ثانیه از خوشترین ارضی من حیث العُدْوَسَه ظهور فرماید و از بهترین هوایی من حیث اللطافه طلوع نماید ( ص ۵۸۱ فرائد خاتمه بیانات ابوالفضائل )

و اراده نماید که خصوصیات مکان و زمان و سن و استقامت و بدن و اعتدال قوای آن حضرت و سایر احوال او را به با برهان عقلی و بکمک ذوق وجدانی و الهام ربانی بیان نماید همانا میتوانم لکن ذکر آن در این مقام موجب طول کلام شود هرچند در ذکر آن فائده کلیه و نفع کامل شامل حال عموم گردد لکن عدم فرصت و پیریشانی خاطر و نزول مصائب

و جهالت جهلاء و ازیت و آزار نفوس نادان فرصت این بیان را بمن نبی دهد و اگر خدایم مدد فرماید و این موانع را بمن و کرم خود زائل نماید همانا کتاب مستقل مخصوصی در باره معرفی رئیس این قرن که قرن سیزدهم است که در سال ( ۱۲۵۲ هجری ) هستیم خواهیم نگاشت و شرح احوال و تبیین صفات او را در آن کتاب مندرج خواهیم ساخت و جمیع اشکالات را بر طرف خواهیم نمود هرچند بیان این مطالب و مسائل در حقیقت راجع بخود اوست منت خدای را که خدای جهانیان است و این امر هر چند واقع شده و آن وجود مقدس که رئیس این قرن است هر چند اکنون موجود و ظاهر و لکن هنوز وقت آن نرسیده و ممکن نیست برای او که اینک باظهار مطالب و ابراز مقاصد و انشاء شئون علمیه خود اقدام نماید . انتهى

این بود خلاصه بیان سید کاظم رشتی در شرح قصیده که سنه ظهور را قرن سیزدهم تعیین فرموده و آن جناب در - اغلب کتب خود بتلویح و اشاره اسم و رسم و حالات و کیفیات حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابی و حضرت عبدالهیا جل جلالهم را بیان فرموده از جمله در خطبه شرح قصیده میفرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي طَرَزَ دِيْبَاجَ الْكَيْنُونَةِ بِسُرِّ الْهَيْئُونَةِ بِطَرَاظِ النُّقْطَةِ الْهَارِيزِ عَنْهَا الْهَاءُ بِالْأَلْفِ بِهَا الشَّعَاعُ وَلَا أَنْشِقَاقِ

که پس از مختصر تاملی در مضامین این بیان اسم مقدس  
 ( بها ) استخراج میشود و بعد میفرماید **فَلَا حَ عَنَهَا**  
**الطَّرَازُ الْأَوَّلُ بِاسْتِنطَاقِ الْكَافِ بِاتِّتْلَافٍ وَوِفَاقٍ وَتَثْنَتٍ** چون  
 کاف استنطاق شود عددش صد و یک میشود و چون این عدد  
 دو برابر شود دو بیست و دو می شود که مطابق است با عدد  
 رب که لقب آسمانی حضرت اعلی است و نیز مطابق است با  
 عدد ( علی محمد ) که اسم ارضی آن حضرت است و بالجمله  
 تا آخر این خطبه معانی و اسرار و دقایق منطوی و مندماج  
 است که بر ارباب درایت پوشیده و پنهان نیست و در ورق آخر  
 کتاب میفرماید **الْمُرَادُ بِرِيحِ الصَّبَا الْهَوَاءُ الَّذِي وُرِدَ عَنِ النَّبَسِ**  
**إِنَّهُ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ وَهُوَ أَوَّلُ الْأَثَرِ الصَّادِرِ مِنَ الْفِعْلِ وَهُوَ**  
**الْمَصْدَرُ وَالْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ وَهُوَ وَجْهُ الْفِعْلِ الَّتِي الْمَفْعُولُ**  
**وَبَابِ الْمَدَدِ . . . وَالْفُصْنُ الَّذِي تُرَنِّجُهُ وَتُحَرِّكُوهُ**  
**هُوَ الْفُصْنُ حَمَلُ الْبَاكُورَةِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ الَّتِي ذَاقَ رُوحَ**  
**الْقُدْسِ وَهُوَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَذَلِكَ الْفُصْنُ**  
**نُورُ غُصْنِ أَخَذَ مِنْ شَجَرَةِ الْخُلْدِ كَمَا قَالَ الصَّادِقُ ع إِنَّ الْقَلَمَ**  
**هُوَ أَوَّلُ فُصْنٍ أَخَذَ مِنْ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَهَذِهِ الشَّجَرَةُ عَيْنُ**  
**الْخُلْدِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي الْوَجْهِ الْأَوَّلِ وَهِيَ الَّتِي لَا يَمُوتُهَا**  
**الدُّبُورُ . . . الخ**

از این قبیل بیانات که ذکر شجره خلد یعنی جمالقدم و مظهر

کلی الهی و غصن یعنی مرکز عهد و میثاق که اعظم از جبرئیل  
 و میکائیل است . . . انتهی .

مطلب هفتم - شیخیه بعد از وفات سید کاظم رشتی :

سید کاظم رشتی کسی را بعد از خود تعیین نفرمود  
 و شاگردان خود سفارش کرد که بعد از وفات وی در اطراف  
 سفر کنند و در جستجوی مرکز حقیقت و حجه موصود باشند  
 لهذا بعد از صدور سید رشتی جمعی مانند ملا حسین  
 بشرویه ای و برادر و خالوزاده اش و ملاعلی بسطامی و بیاران  
 و همراهانش و ملا صادق مقدس خراسانی و ملا محمد علی از  
 بارفروش و امثالهم تحقیق و تجسس کرده و مدتی به دعا  
 و مناجات گذرانیده تا عاقبت بمحضر مبارک حضرت رب اعلی جل  
 زکره راه یافتند و بشرف ایمان و ایقان فائز شدند و جمعی  
 از شاگردان سید رشتی مانند میرزا حسن گوهر و میرزا محیط  
 کرمانی خود مدعی مقامی بودند و در کربلا باقی ماندند  
 و حاجی منجم کریم خان از شاگردان سید رشتی در کرمان  
 علم ادعای رکن رابعی بر افروخت و جمعی بسیار پیرو و مطیع  
 او شدند و ملا محمد مامقانی که از شاگردان سید مرحوم  
 بود نیز در تبریز و خطه آذربایجان علم ادعا بلند کرد  
 و مدعی جانشینی سید رشتی گردید پیشوایان شیخیه  
 در آذربایجان ( برخلاف شیخیه کرمان ) می گفتند که

در اصول عقاید باید پیرو شیخ و سید بود ولکن در فروع احکام میتوان از علمای بزرگ مذهب جعفری تقلید کرد ملامحمد مامقانی معروف به حجه الاسلام همان است که فتوای قتل سید باب را نوشت مشارالیه مرجع تقلید بود و مریدان برای او مسجدی بنا کردند که معروف به مسجد حجه الاسلام است ملامحمد مامقانی علی المشهور در سال هزار و دویست و شصت و نه (۱۲۶۹) هـ ق وفات نمود و چند پسر از او - بیادگار ماند که ملقب به حجه الاسلام بودند ، حاجی کریم خان پسر ابراهیم خان در کرمان مدعی رکن رابعی شد و خود را جانشین سید رشتی معرفی کرد و با حضرت اعلی و پیروان او نهایت عداوت و مخالفت را ابراز مینمود و چند کتاب در رد امر باب تألیف کرد و هزاران نسبت ناروا و تهمت وارد آورد . شرح حال او در ریحیق مختوم نوشته شده و در کتاب شیخگیری که در این ایام تازه بطبع رسیده نیز بتفصیل از حالات او و اعتقاهش و تاریخچه کرمان سخن رفته است .

حاج کریم خان مدعی بود که تمام علوم را میدانند و در هر فنی کتابی نوشته حتی در فن دلاکی و سلمانی هم کتاب دارد و مهمترین کتاب او یکی ارشاد العوام است که در نپل همین نام در این کتاب نوشته ام و دیگری فصل الخطاب است که حاوی اصول و فروع است و مطابق ارکان اربعه شیخیه دارای

چهار مجلد است و بسیار ضخیم و قطور است و بطبع سنگی چاپ شده است .

در باره کریم خان در ذیل نام "ارشاد العوام" سخن گفته شده مراجعه شود .

وفات حاج کریم خان در سال ۱۲۸۸ هـ ق ( هزار و دویست و هشتاد و هشت ) بوقوع پیوست و جسدش را بکربلا انتقال دادند عمرش شصت و سه سال و هفت ماه و چهار روز بود یکی از مریدان حاج کریم خان مردی بود بنام میرزا باقر که مدتها در خدمت او بود و بعداً از حاجسی رنجیده و بهمدان رفت و تاسیس طریقه جدیدی در مسلک شیخیه نمود و پیروان بسیار داشت که به شیخیه میرزا باقر معروف بودند و در آن اوقات مظفرالدین شاه تازه بسلطنت رسیده بود و چون باطنش شاه متمایل بمسلك شیخیه بود و اغلب شاهزادگان قاجار حتی معارف آنان مانند فرهاد میرزا و اعتضاد السلطنه پیروان این مسلک بودند شیخیه امیدها داشتند ولکن علمای اصولی و بالاسری در آن سال که هزار و سیصد و چهارده قمری بود بلوایی راه انداختند و در اغلب نقاط علیه شیخیه اقدام کردند و از جمله در همدان میرزا باقر مورد هجوم شد و با لباس زنانه از پشت هامهای<sup>خانی</sup> فرار کرد و پیروانش مورد هجوم و قتل و حرق و نهب قرار گرفتند مردم شیعه بالاسری بتحریرک

علمای خود هجوم کردند و منازل شیخیه را در همدان غارت کردند و حاجی علی محمد همدانی شیخی میرزا باقری را که از متولین بود زنده در آتش سوختند و هرچه داشت تاراج کردند و این قضیه هنوز بیاد مردم همدان هست ، امروز از شیخیه میرزا باقری اثری نیست و شیخیه تبریز هم رو به انحلال رفته و شیخیه کرمان هم شکوه و جلال دوره حاجی کریم خان و پسر و نوه او را از دست داده اند و شهرت قدیم را ندارند ، جمعی قلیل هستند و پیشوای آنان مردی بیسواد و فاقد معلومات است و امرالله را که حاج کریم خان و اتباعش میخواستند از بین ببرند امروز در سراسر عالم نور افشانی میکند .

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در مقامی به این بیت استشهاد فرموده اند که :

أَقَلَّتْ شُمُوسُ الْأَقْدَمِينَ وَ شَمْسُنَا  
أَبَدًا عَلَى فَلَكَ الْعُلَى لَا تَغْرِبُ

نهد و پنجاه سال نوحه نمود . . .

در قرآن مجید در باره دعوت نوح عدد نهد و پنجاه

سال تصریح شده است بشرخی که در ذیل شرح احوالش نوشته شده است ، در اخبار اسلامی در باره عمر نوح اختلاف است برخی دو هزار و پانصد سال گفته اند باین شرح که هشتصد و پنجاه سال قبل از بعثت و نهد و پنجاه سال در میان قوم دعوت میکرد و دوپست سال صرف ساختن کشتی کرد و پانصد سال بعد از خروج از کشتی عمر کرد ( بحار الانوار جلد پنجم باب قصص نوح ) .

و اینکه در ایقان فرموده اند نهد و پنجاه سال نوحه نمود اشاره به دوره دعوت آن حضرت است که در قرآن مجید مصرح است چنانکه در سورئ عنکبوت نازل شده :

” وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ . . . ”

و اما جمله نوحه نمود اشاره به روایات اسلامی است که از ائمه اطهار وارد شده است علامه مجلسی در مجلد پنجم بحار الانوار در باب قصص نوح از حضرت صادق روایت کرده که فرمودند ” كَانَ اسْمُ نُوحٍ عَبْدَ الْمَلِكِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ نُوحًا لِأَنَّهُ بُكِّيَ خَمْسِينَ سَنَةً . . . ”

یعنی اسم نوح عبدالملک بود و از آن جهت او را نوح گفته اند که مدت پانصد سال گریه کرد و روایات دیگر در این باره بسیار نقل شده است که باید به کتب اخبار سننی و شیعه مراجعه

حرف

« و »